

بیست دام ریا

تألیف:

سلمان بن فهد العودة

مترجم:

گروه علمی فرهنگي مجموعه موحدین

عنوان کتاب:	بیست راه برای ریا
عنوان اصلی:	عشرون طریقه للریاء
تألیف:	شیخ سلمان بن فهد العوده
مترجم:	گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین
موضوع:	اخلاق اسلامی - اخلاق فردی
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	خرداد (جوزا) ۱۳۹۶ هـ ش - رمضان ۱۴۳۸ هـ ق
منبع:	کتابخانه قلم www.qalamlib.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
مقدمه.....	١
فصل اول: عبادت بین ظاهر و باطن.....	٤
* هر عضوی عبادتی دارد.....	٥
* عبادت باطن.....	١١
فصل دوم: بیست راه برای ریا.....	٢٥
* راه اول: اظهار و آشکار کردن عمل.....	٢٥
* راه دوم: ادعاهای دروغ.....	٢٧
* راه سوم: ریا بعد از اخلاص سرزده می آید.....	٢٩
* راه چهارم: ترک عمل بخاطر مردم.....	٣١
* راه پنجم: آشکار کردن عبادت به روش نازک و پوشیده.....	٣٢
* راه ششم: تظاهر به تواضع.....	٣٤
* راه هفتم: آشکار کردن عیوب دیگران.....	٣٤
* راه هشتم: محافظت از وجاهت و منزلت.....	٣٧
* راه نهم: سخن گفتن از آنچه که دلالت بر عابد بودن دارد.....	٣٧
* راه دهم: اینکه انسان خود را برتر از منزلتش بداند.....	٣٨

-
-
- * راه یازدهم: غیبت اهل علم..... ۳۹
- * راه دوازدهم: طلب علم برای شهرت ۴۰
- * راه سیزدهم: تظاهر به خشوع..... ۴۱
- * راه چهاردهم: بزرگداشت بعضی اعمال ظاهری، اگر چه بر خلاف سنت
باشد..... ۴۴
- * راه پانزدهم: تظاهر به غیرت دینی..... ۵۰
- * راه شانزدهم: تظاهر به غفلت از ظاهر ۵۱
- * راه هفدهم: تظاهر به فرو انداختن چشم ۵۲
- * راه هجدهم: گمراه نمودن مردم به ترک عبادت، از ترس نفاق ۵۲
- * راه نوزدهم: کناره گیری از مردم و رویگردانی از آنان ۵۳
- * راه بیستم: فریب و گمراه کردن به طاعت زود گذر ۵۴
- خاتمه..... ۵۵**

مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ وَسَلَّم عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، أما بعد: ^۱
خداوند رحمان ﷻ انسان را خلق کرده و از دیگر مخلوقات متمایز گردانیده است: اول: به زیبایی جسمش، چنانکه خدای متعال فرموده است:
﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [التین: ۴].
یقیناً ما انسان را در بهترین صورت (و هیئت) آفریدیم).

پس این زیبایی را در سایر مخلوقات که به چشم دیده می‌شود، نمی‌بینی؛ هیچ مخلوقی در کمال جسمی و راست‌قامتی و هماهنگی و زیبایی اعضای بدن همانند و برابر با انسان نیست؛ این فضلی است از سوی الله سبحانه و تعالی برای انسان.

سپس انسان را به خصیصه دیگری متمایز گردانده است که از همه بزرگتر و برتر است، آن خصیصه، عقل و تکلیف می‌باشد. با همین عقل و تکلیف است که انسان از چهارپایان و حیوانات و جمادات جدا و متمایز می‌گردد. به خاطر وجود همین خصیصه، خداوند ﷻ بر ما منت نهاده و فرموده است: ﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ﴾ [الانفطار: ۶ و الانشقاق: ۶]. یعنی: (ای انسان!).
این مخاطب قرار گرفتن انسان به سبب جسمانی بودن انسان نیست، بلکه به خاطر عقل و روح و نفس است؛ چراکه - این خطاب - شامل دیوانگان نمی‌شود، چون قلم تکلیف از آنان برداشته شده است، چنانکه نبی اکرم ﷺ

۱- اصل این رساله، سخنرانی‌ای است که در شب دهم ماه ربیع الاول سال ۱۴۱۴ هجری قمری در مسجد جامع بزرگ شهر تبوک ایراد شده است.

فرموده است: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، عَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ، وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ أَوْ يُفِيقَ»^۱.

(قلم از سه گروه برداشته شده است: از خوابیده تا وقتی که بیدار شود، از کودک تا وقتی که بزرگ شود، از دیوانه تا وقتی که عاقل شود یا خوب شود).

برای همین عقلا می‌دانند بزرگترین چیزی که خدای متعال بدان بر ایشان منت نهاده، نعمت عقل و انسانیت و تکلیف است؛ خداوند آنان را از بالای هفت آسمان مورد خطاب و ندا قرار داده است، به آنان دستور داده و نهی کرده است؛ بزرگترین منت خداوند بر انسان، این است که از بین خودشان پیامبرانی را برگزیده است، چنانکه خداوند عزوجل فرموده است:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ﴾

[آل عمران: ۱۶۴]

(به راستی که الله بر مؤمنان مَنّت نهاده، هنگامی که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت).

چون خداوند با نعمت تکلیف انسان را گرمی‌داشته و بر او منت نهاده است، بنابراین، تنها عبادت با اخلاص سبب بالا رفتن مقام انسان است؛ لذا ما به‌زودی در این رساله از خطر بزرگی که اخلاص بنده را خدشه‌دار می‌کند؛ یعنی از ریا، صحبت خواهیم کرد. سخن ما در این مورد در دو فصل انجام می‌شود:

فصل اول: که در آن از عبادت بین ظاهر و باطن سخن می‌گوییم.

۱- به روایت احمد (۲۴۱۷۳-۲۴۱۸۲-۲۴۵۹۰)؛ و ابوداود (۴۳۹۸)؛ و نسائی (۳۴۳۲)؛

و این لفظ از نسائی است؛ و ابن ماجه (۲۰۴۱) از حدیث عایشه رضی الله عنها؛ و روایات دیگری به غیر از یک صحابه این حدیث را روایت کرده‌اند. حدیث صحیح است.

فصل دوم: در آن بیست راه نفوذ ریا به قلب و روح شخص مسلمان مورد بررسی قرار می‌گیرد.

از خداوند می‌خواهیم که دوری و نجات از آن را برای ما مقدر نماید و این رساله را سودمند بگرداند؛ زیرا او شنوا و نزدیک است.

فصل اول:

عبادت بین ظاهر و باطن

چون خداوند ﷻ این مخلوق بزرگوار را خلق کرد، او را برای عبادت انتخاب نمود، خدای تعالی فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

(و من جن و انس را نیافریده‌ام مگر برای اینکه مرا عبادت کنند).

و این عمل را خداوند از همه انسان‌ها خواسته است، فرقی نمی‌کند که این عبادات محض و خالص باشد، همچون نماز، روزه، زکات، حج و مانند این‌ها؛ عبادت‌هایی که جز برای سرای آخرت انجام نمی‌شود، در این اعمال طمع دنیوی وجود ندارد؛ یا در سایر کارهای مباح که انسان بدان رضای پروردگارش را می‌خواهد، اعمال مباحی چون تجارت، زراعت یا صنعت، اختراع، علم و کار. هرگاه هدف انسان از انجام این اعمال پاداش گرفتن از خداوند باشد و با اخلاص عمل کند، امانتی را که به او سپرده شده ادا نماید و کار را بر وجه کامل و نیکو انجام دهد، برای این عمل به او پاداش داده می‌شود، چنانکه روایتی از نبی اکرم ﷺ در صحیح مسلم آمده است: «وَفِي بُضْعٍ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيَّاتِي أَحَدُنَا شَهْوَتُهُ، وَيَكُونُ لَهُ فِيهَا أَجْرٌ؟ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِي حَرَامٍ أَكَانَ عَلَيْهِ وَزْرٌ؟ فَكَذَلِكَ إِذَا وَضَعَهَا فِي الْحَلَالِ كَانَ لَهُ أَجْرٌ»^۱.

۱- به روایت مسلم (۱۰۰۶) از حدیث ابی ذر رضی الله عنه.

«و در همبستری با زنان تن یک صدقه است!» گفتند: ای رسول خدا! آیا اگر یکی از ما شهوت خود را برآورده سازد، برای او اجر و پاداش دارد؟ پیامبر ﷺ فرمودند: «آیا کسی آن را از راه حرام (از طریق زنا) برآورده کند، گناهکار نمی‌شود؟ هم چنین اگر از راه حلال (از طریق ازدواج شرعی) میل جنسی خود را برآورده سازد، برایش اجر و ثواب دارد».

* هر عضوی عبادتی دارد

هر عضو بدن عبادتی دارد که از آن خواسته شده است، مثلاً چشم: عبادت آن نگاه کردن است، چنانکه خدای تعالی فرموده است: ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الأعراف: ۱۸۵]
(آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین نمی‌نگرند؟!)

و نیز فرموده است: ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا﴾ [الأنعام: ۱۱]
(بگو: «در زمین گردش کنید، سپس بنگرید).

و همچنین است نگاه کردن؛ فرقی نمی‌کند که نگاه کردن در ملکوت آسمان‌ها و زمین باشد، یا نگاه کردن به کتب علمی، یا تأمل در آنچه که خدای تعالی بوجود آورده است، یا نظر به آنچه که به نفع مسلمین است؛ این‌ها از عبادات چشم است.

اما عبادت گوش: عبادت گوش آن است که بنده آنچه را که رضای خدا است بشنود؛ مثل خواندن قرآن، ذکر، علم آموختن، یا آنچه که شبیه به این‌ها است؛ و برای همین الله تعالی فرموده است: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ [الإسراء: ۳۶]

(بدون شک گوش و چشم و دل، هر یک از این‌ها از آن باز خواست خواهند شد).

همچنین، خدای تعالی در حدیثی قدسی فرموده است: «وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوَّافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا...»^۱.

(پیوسته بندهام با انجام نوافل به من تقرب می جوید تا اینکه محبوب من قرار می گیرد. پس هنگامی که مورد محبتم قرار گرفت، من گوش، چشم، دست و پایش می شوم که به وسیلهی آنها می شنود، می بیند، می گیرد و راه می رود...).

یعنی: چیزی نمی شنود، مگر آنچه که مورد رضایت من است؛ و چیزی را نمی بیند، مگر آنچه را که مورد رضایت من است.

و دست نیز عبادتی دارد: دادن، بخشیدن و عطا کردن؛ دادن صدقه و انکار منکر نیز از عبادات دست می باشد، چنانکه نبی مکرم اسلام ﷺ فرموده است: «مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ»^۲.

(اگر کسی از شما کار زشتی را دید، باید با دست خود آن را تغییر دهد و اگر نتوانست، با موعظه و نصیحت در رفع آن اقدام کند، اگر بر این کار نیز توانا نبود، در دل خود آن عمل ناروا را مکروه و زشت بشمارد (و از عامل آن دوری گزیند) و این (مخالفت تنها در دل و عدم دفع عمل منکر با دست یا زبان) نشانه ضعیف ترین ایمان است).

۱- به روایت بخاری (۶۵۰۲) از حدیث ابوهریره رضی الله عنه.

۲- به روایت مسلم (۴۹) از حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه.

و از عبادت دست همچنین: مصافحه و سلام به برادر مسلمان می‌باشد، پس [با این کار] گناهان فرو می‌ریزد، قلوب پاکیزه و نفوس سلامت می‌گردد.

و همچنین جنگ در راه خدا با کفار و راندن کفار و جنگ با آنان دور از مرزهای اسلامی از عبادت دست می‌باشد.

و زن مومن در این مورد مثل مرد است، پس عبادت دست او، همان است که گفتیم. علاوه بر این، اقدام زن برای تربیت فرزندان و کارهایی که در خانه انجام می‌دهد، از نوع طاعت الله و نزدیکی به خداوند، همچنین رضای شوهرش می‌باشد.

اما عبادت پاها: رفتن به نماز جمعه و جماعات و نمازها، چنانکه خدای تعالی فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَءَاتَاهُمْ﴾ [یس: ۱۲]

(یقیناً ما می‌یم که مردگان را زنده می‌کنیم، و آنچه را (از اعمال نیک و بد) که از پیش فرستاده‌اند، و آثار (و گام‌های) شان را می‌نویسیم).

یعنی: قدم‌هایی که بر روی زمین بر می‌دارند؛ برای همین وقتی که بنی سلمه اراده نمود به مسجد نزدیک شود، رسول الله ﷺ به ایشان فرمودند: «دِيَارُكُمْ تَكْتُبُ أَعْمَالَكُمْ»^۱.

(در محل خودتان بمانید، برای هر قدمی که [به سوی مسجد] بر می‌دارید به شما ثواب داده می‌شود).

۱- مسلم در صحیح خود (۶۶۵) از حدیث جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده است.

یعنی: در همان محل خود بمانید و کوچ نکنید و به نزدیک مسجد نیایید؛ زیرا قدم‌هایی که به سوی مسجد بر می‌دارید در نزد خداوند نوشته می‌شود: ﴿فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾ [طه: ۵۲]

(در کتابی (ثبت) است، پروردگارم نه اشتباه می‌کند و نه فراموش می‌کند).

و همچنین الله سبحانه و تعالی فرموده است: ﴿فَأَمُّشُوا فِي مَنَاجِبِهَا﴾ [الملک: ۱۵]

(پس در گوشه و نواحی آن راه بروید).

پس راه رفتن بر روی زمین [برای تامل و پند گرفتن] از عبادت پا می‌باشد.

وقتی که عبادات اعضای بدن یادآوری می‌گردد، آنچه که بر ضد آن است یادآوری می‌گردد؛ و آن‌ها گناه می‌باشد.

اما گناه چشم: رها کردن چشم به نگاه کردن به حرام.

و گناه گوش: شنیدن حرام‌هایی مثل غیبت، سخن چینی، دروغ، سرزنش و دشنام، موسیقی، یا آنچه که شبیه به این‌ها است و موجب خشم خدای تعالی می‌گردد.

و گناه زبان: دروغ، غیبت، سخن چینی، دشنام و بدگویی، مسخره کردن و استهزای مومنین؛ و غیر این‌ها.

و گناه دست: گرفتن حرام، مانند: دزدی یا اذیت و ستم به مسلمان.

و گناه پا: رفتن به سوی حرام در خانه، بازار، شهر نزدیک یا دور.

پس همه این‌ها از گناهان اعضای بدن می‌باشد و برای همین گوینده‌ای گفته است:

لعمرك ما مدیت كفى لریة ولا هملتی نحو فاحشة رجلی

به جانت سوگند که دستم برای تهمت دراز نشده و پاهایم مرا بسوی کار زشتی حمل نکرده است.

ولا قادی سمعی ولا بصری لها ولا دلّنی رأیی علیها ولا عقلی
و گوش و چشم مرا به سوی آن‌ها رهبری نکرده و رأی و عقلم نیز مرا
بدان راهنمایی نکرده است

و أعلم أني لم تصبني مصيبة من الدهر إلا قد أصابت فتی قبل
و بدان مصیبتی از روزگار به من نرسیده مگر آنچه که در جوانی و قبل به
من رسیده است.

پس وی به این افتخار می‌نماید که اعضایش را از گناهان حفظ نموده
است، دستش را به سوی گناه دراز نکرده است و با پایش به سوی آنچه که
غیر رضای الله ﷻ است حرکت ننموده است؛ و همچنین است حال زبان؛
زیرا زبان از بزرگترین جوارح می‌باشد، عبادت آن: ذکر الله تعالی و تسبیح او،
خواندن قرآن و امر به معروف و نهی از منکر و غیر این‌ها می‌باشد.

و برای همین، نماز از بزرگترین عبادات در نزد الله متعال می‌باشد؛ چون
همه انواع عبادات اعضای بدن در آن جمع می‌باشد؛ عبادت چشم در آن:
نگاه کردن به محل سجود می‌باشد. عبادت گوش در آن: شنیدن تلاوت امام
و سکوت به‌خاطر آن، چنانکه الله ﷻ فرموده است: ﴿فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۴]

(پس به آن گوش فرا دهید و خاموش باشید، تا مشمول رحمت شوید).

رسول الله ﷺ فرموده است: «وَإِذَا قُرِئَ = یعنی وقتی امام تلاوت می‌کرد.
فَأَنْصِتُوا = پس ساکت باشید»^۱.

۱- به روایت مسلم (۴۰۴) از حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه.

و عبادت زبان در آن: ذکر الله تعالی، قرائت قرآن، تسبیح، تهلیل و تکبیر می‌باشد. پس در هنگام نماز همه اعضای بدن در حال خشوع و تواضع برای خداوند سبحانه و تعالی است؛ به همین جهت، نماز از بزرگترین عبادات و برترین و نفیس‌ترین آن‌ها می‌باشد، بلکه نزدیک‌ترین حالتی است که انسان به خداوند عَلَّیْهِ نزدیک می‌گردد؛ جای تعجب این است که: با وجود این فضیلت آشکار نماز، خدای تعالی بعضی از نمازگزاران را تهدید می‌نماید و می‌فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ۚ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۚ الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ۖ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ۝۷﴾ [الماعون: ۴-۷].

(پس وای بر نمازگزاران! همان کسانی که از نمازشان غافلند؛ کسانی که خودنمایی می‌کنند و (از پرداخت زکات و) عاریت دادن وسایل ضروری زندگی دریغ می‌ورزند).

پس این، دلالت بر آن دارد که اصل و مهم، حرکات ظاهری نیست؛ زیرا این گروه به اهل نماز توصیف گردیده‌اند، ولی با این وجود به ویل تهدید شده‌اند. ویل یعنی عذاب و هلاک و سرزنش آنان؛ این بدان خاطر است که آنان با جسم خود نماز می‌خوانند، اما قلبشان خشوع ندارد، اجسامشان در بین صفوف و در مسجد، صورت‌هایشان به سوی قبله است؛ لیکن قلبشان به سوی غیر قبله می‌باشد، بلکه متوجه غیر الله عَلَّیْهِ است. این گروه امیدوارند مردم آنان را ستایش و مدح کنند، یا اطمینان ایشان را به دست آورند، یا طمع‌های دنیوی، یا غیر آن را دارند. پس ایشان چنانند که خدای تعالی فرموده است: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالً يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ۝۱۴﴾ [النساء: ۱۴۲].

(و چون به نماز برخیزند؛ با سستی و کاهلی بر می‌خیزند، در چشم مردم خودنمایی می‌کنند و (در نمازشان) الله را جز اندکی یاد نمی‌کنند).

* عبادت باطن

این امر ما را به عظیم‌ترین و مهم‌ترین و بزرگ‌ترین عبادات رهنمون می‌سازد که عبارت است از: عبادت باطنی، عبادت قلبی، عبادت پنهانی.

خدای تعالی فرموده است: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾ [الروم: ۳۰]

(پس روی خود را با حق‌گرایی (و اخلاص) به سوی دین آور).

پس بدون استثناء، توجه به الله تعالی و توکل بر او و تنها رضای او را در نظر داشتن، از عظیم‌ترین عبادات و اصلاح قلب و تزئین آن می‌باشد و باعث محبت به الله تعالی و مراقبت از آن می‌شود و همین علت جدایی مومنین از فجار و منافقین می‌گردد. پس چنانکه انسان برای زیبایی ظاهرش حرص می‌ورزد و زیباترین لباس را می‌پوشد تا ظاهری زیبا داشته باشد؛ پس شایسته است که باطنش را نیز تزئین کند؛ و چنانکه دوست ندارد که مردم او را در حالی ببینند که از او بدگویی کنند، بنابراین، شایسته است که بداند فساد باطن بزرگتر از فساد ظاهر می‌باشد، برای همین گوینده‌ای گفته است: لا يعجبني مضيماً حسنٌ يزَّته و هل يروق دفيناً جودة الكفن شایسته نیست مظلوم از زیبایی لباسش شگفت زده شود، آیا مرده از کفن زیبا شگفت زده می‌شود.

پس کفن نو و زیبا برای جسد میت هیچ نفعی ندارد، همچنین است اگر انسان باطن بدی داشته باشد، باطنی سرشار از کینه، حسد، نفاق؛ زیرا زیبایی ظاهر برای کسی که منافق است نفعی ندارد. چنانکه گفته شده است:

يا خادم الجسم كم تشفى بخدمته أتعبت نفسك فيما فيه خسران

أقبل على النفس فاستكمل فضائلها فأنت بالروح لا بالجسم إنسان

ای خدمت کننده جسم! چه وقت خدمت به آن را رها می کنی، نفس خود را در چیزی به زحمت می اندازی که در آن ضرر می باشد. به سوی نفس خود روی آور و فضایل آن را کامل کن، چرا که تو به روح انسان هستی نه به جسم.

انسان بخاطر قدرت و بزرگی جسم، انسان مکرّم و برگزیده نشده است، اگر چنین می بود، در بین چهارپایان و درندگان قوی تر و تنومندتر از انسان وجود دارد، برای همین، مقیاس فضل اشخاص و سبب تقدّم آنان، هیکل ایشان نیست؛ چنانکه شاعری گفته است:

تَرَى الرَّجُلَ النَّحِيفَ فَتَزْدَرِيهِ وَفِي أَثْوَابِهِ أَسَدٌ هَضُورُ
مردی لاغر را می بینی، پس او را حقیر می شماری؛ حال آنکه در لباس خود شیری است که پوشیده می باشد.

وَيُعْجِبُكَ الطَّرِيرُ فَتَبْتَلِيهِ فَيُخَلِّفُ ظَنُّكَ الرَّجُلَ الطَّرِيرُ
و تو را نوجوان قوی به شگفت می اندازد، اما بعد از امتحان می بینی که درباره او اشتباه کردی.

لَقَدْ عَظُمَ الْبَعِيرُ بِغَيْرِ لُبٍّ فَلَمْ يَسْتَعْنِ بِالْعِظَمِ الْبَعِيرُ
بدون تردید شتر بی عقل از نظر جسم بزرگ است، ولی این شتر را بزرگ نمی گرداند.

بُغَاثُ الطَّيْرِ أَكْثَرُهَا فِرَاحاً وَأُمُّ الصَّقَرِ مَقْلَاتٌ نَزُورُ
کرکس با آن بزرگی اش، مردار خوار و بسیار جوجه دار است، ولی شاهین ماهی خوار است و جوجه اندک دارد.

پس مقیاس به فراوانی و نیرو و ظاهر زیبا نیست، بلکه مقیاس این قطعه گوشت [قلب] است که هرگاه اصلاح شود، همه جسد اصلاح می گردد، هرگاه فاسد شود، کل جسد فاسد می شود. بدون تردید صدیق این امت، ابوبکر رضی الله عنه

شخصی کم وزن و لاغر بود، با این وجود اگر ایمان ابوبکر رضی الله عنه را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان بقیه امت را در ترازوی دیگر، صد البته ایمان ابوبکر سنگین تر می باشد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه که یکی از سابقین اولین و از مقربین رسول الله صلی الله علیه و آله و از نظر منزلت از نزدیکترین افراد به الله تعالی بود، چنانکه حذیفه بن یمان رضی الله عنه گفته: «بدون تردید محفوظون [کسانی که خداوند آنان را از تحریف در قول یا عمل حفظ نموده] اصحاب محمد صلی الله علیه و آله می دانستند که ابن مسعود نزدیکترین ایشان به الله تعالی است».^۱ با این وجود، وی از نظر جسمی بسیار کوچک و ضعیف و دارای ساق هایی باریک بود، تاجایی وقتی که باد شدید می وزید او را به این طرف و آن طرف می غلطاند. زر بن حبیش درباره ابن مسعود رضی الله عنه گفته: «أَنَّه كَانَ يَجْتَنِي سَوَاكَا مِنَ الْأَرَاكِ وَكَانَ دَقِيقَ لِسَاقَيْنِ فَجَعَلَتِ الرِّيحُ تَكْفُؤُهُ فَصَحِكَ الْقَوْمُ مِنْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّ تَضْحَكُونَ قَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ مِنْ دِقَّةِ سَاقَيْهِ فَقَالَ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُمَا أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ أُحَدٍ».^۲

(وی چوب مساکی را از اراک جدا می کرد، او دارای پاهایی باریک بود، پس باد شروع به وزیدن کرد و او را به حرکت در آورد، گروهی که در آنجا

۱- به روایت بخاری (۳۷۶۲) و ترمذی (۳۸۰۶)، این لفظ از ترمذی است.

۲- به روایت احمد در مسندش (۳۹۹۱)؛ و ابویعلی (۵۳۱۰)؛ و طبرانی (۸۴۵۲) و دیگران از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده اند. هیشمی این حدیث را در مجمع الزوائد (۲۸۹/۹) آورده و گفته است: این را احمد و ابویعلی و بزار از طرق روایت نموده است. در طرق آن عاصم بن ابی نجود وجود دارد، وی علی رغم ضعفی که دارد، حدیثش حسن است، اما بقیه رجال احمد و ابی یعلی، رجالی صحیح می باشند. برای حدیث شواهدی هست که آن را به درجه صحیح ارتقا می دهد، برای تحقیق به مسند امام احمد به شماره (۳۹۹۱) مراجعه شود.

بودند به او خندیدند. رسول الله ﷺ فرمود: «برای چه می خندید؟»، گفتند: ای رسول خدا! به باریکی پاهای او می خندیم. آن حضرت ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در ید قدرت او است، دو پایش در میزان از کوه اُحد سنگین تر است».

و چنانکه مردمانی هستند که ظاهرشان را زینت می دهند و به شکل و قیافه ظاهر خود می رسند و اهمیت می دهند؛ ولیکن از درون و باطن خود غافل هستند؛ اما گروه دیگری را نیز می بینیم، این گروه ظاهر خود را به بعضی اعمال صالح زینت می دهند تا مردم ببینند، سپس این اعمال را ادامه می دهند، چون مردم انتظار دارند آن اعمال را از وی ببینند؛ چراکه اگر دست از آن اعمال بردارد، مردم می گویند: فلانی در دینش ضعیف شده است؛ و چه بسا که آبرویش در نزد آنان برود، یا از منزلتش در نزد آنان بکاهد؛ زیرا منزلت وی در نزد مردم به این دلیل بوده که وی امام، عالم، دعوتگر، فقیه، مفتی بوده یا مناصب دینی دیگری داشته است. بنابراین، اگر از بعضی رسومی که مردم ظاهراً از او می دیدند دست بردارد، می ترسد که در نزد مردم آبرویش برود، پس از آن کارهای ظاهری محافظت کامل می کند، تا اینکه از منزلتش در نزد مردم کاسته نشود. ولیکن منظور او از انجام این اعمال، موافقت با سنت نبی ﷺ، یا حرص بر طاعت الله ﷻ نیست؛ بلکه باطنش سرشار از محبت به دنیا، شرف، بزرگی، مقام و منصب است. پس این غمها، قلبش را پریشان کرده و فکر او را مشغول می دارد، پس فکری برای آخرت و آمادگی برای آن نمی کند، به کار امت و مصیبت ها و مشکلات آنان و راه های خلاصی از آن ها و راه علاج آن ها فکر نمی نماید. درباره امر دعوت به سوی الله تعالی و نشر آن، همچنین برای چیرگی بر مشکلات و ترقی اعمال آن فکر نمی کند، لذا افکارش محدود و کوچک می باشد، چه بسا که توان عقلی وی بدون سود به هدر رود، یا وی دارای

قلبی است که در آن حس‌های نیکو و بزرگ جایی ندارد، حال آنکه واجب است حس‌های نیکو و بزرگی همچون: محبت الله تعالی، محبت بندگان صالح، ترس الله تعالی، امید ثواب یا دیگر اعمال قلبی در آن جای داشته باشد. پس قلب محل حب و بغض، رضا و خشم، خوشی و اندوه و دیگر احساساتی مانند این‌ها می‌باشد.

و برای همین الله تعالی درباره کافران فرموده است: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَصْحَبَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ﴾ [محمد: ۲۸].

(این (کیفر) بدان سبب است که آن‌ها از آنچه الله را به خشم می‌آورد پیروی کردند، و خشنودیش را کراهت داشتند، پس (الله) اعمال‌شان را نابود کرد). پس ببین که چگونه قلب، محور یا اصلی است که همه امور از آن نشأت می‌گیرد، پس بنده‌ای که بعضی اعمال را برای ظاهر انجام می‌دهد، ولیکن در قلبش از آن خشمگین است، هیچ ارزشی ندارد؛ و چه بسا بعضی گناهان را ترک نماید، ولیکن آن را در قلبش دوست دارد، آرزوی آن را داشته و با به‌دست آوردن آن خوشحال می‌گردد، پس پیوسته بنده در این حال هست تا اینکه معصیت را انجام می‌دهد و طاعت را ترک می‌نماید.

و مانند این، انسانی است که آنچه را خداوند از آن نهی کرده، دوست دارد؛ و از آنچه که خداوند آن را دوست دارد، دوری می‌کند! به یقین که اعضای بدنش از قلبش پیروی می‌کنند؛ پس آنچه که مورد علاقه‌اش باشد ولی به سبب محبت به غیر الله، یا ترس از مخلوق، ترس از مردم، مریضی و فقر و مرگ، یا از سلطان که به او ضرری بزند و مانند آن - همچون - طمع و امید در مخلوقات برای به‌دست آوردن منفعت دنیوی به سبب آن، یا فزونی، وظیفه، دفع مفسده از خودش، از خانواده، یا از مالش، انجام ندهد، چون قلب به این چیزها تعلق داشته و متعهد به آن‌ها است، از آنجا که پادشاه است بر اعضا، املا می‌کند که انجام ندهد، پس اعضای بدن هم از آن پیروی

می‌کنند، بنابراین، هرگاه قلب از اموری مانند محبت یا ترس یا امید دور باشد، همه اعضای بدن از آن تبعیت و پیروی می‌کنند؛ و برای همین در حدیثی از نعمان بن بشیر رضی الله عنه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ: أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»^۱

(آگاه باشید که در بدن انسان پاره گوشتی وجود دارد که اگر سالم و صالح شود، تمام بدن سالم و اگر فاسد و تباه شود، تمام بدن فاسد می‌شود، بدان که آن پاره گوشت، قلب است).

پس قلب املا می‌کند و اعضا می‌نویسد؛ و برای همین خدای تعالی نجات در آخرت را وابسته به صلاح قلب قرار داده و فرموده است: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾﴾ [الشعراء: ۸۸-۸۹].
(روزی که مال و فرزندان سودی نبخشد. مگر کسی که با قلب سلیم (خالی از شرک و کفر و نفاق) به پیشگاه الله بیاید).

لذا کسی که با قلب سلیم [خالی از شرک و کفر و نفاق] بیاید، مال و فرزند و عملش برای او سودمند است و اعضایش به او سود می‌رسانند؛ اما کسی که با قلب مرده یا مریض به پیشگاه خدای تعالی بیاید، مال و فرزند و عمل و اعضای بدن به او سودی نمی‌رسانند.

خداوند کسی را که قلبش را با حواس صالح از محبت الله، محبت صالحین، محبت خیر، ترس از الله تعالی و امید به او آباد نکند، او را جزو کسانی شمرده که قلب ندارد، اگرچه این پاره گوشت در بدنش موجود است،

۱- به روایت بخاری (۵۲)؛ و مسلم (۱۵۹۹) از حدیث نعمان بن بشیر رضی الله عنه.

لیکن خالی و میان تهی است، الله تعالی فرموده است: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ﴾ [فاطر: ۲۲]

(و (هرگز) زندگان و مردگان یکسان نیستند).

یعنی مومن و کافر، گناهکار و پرهیزگار برابر نیستند. خداوند سبحان فرموده است: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ [الأنعام: ۱۲۲]

(آیا کسی که (با کفر) مرده بود، پس (با هدایت) او را زنده کردیم، و نوری برایش قرار دادیم که با آن در (میان) مردم راه می‌رود، همانند کسی است که در تاریکی‌ها باشد، و از آن خارج نگردد؟!).

نبی ﷺ فرمودند: «مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ وَالَّذِي لَا يَذْكُرُ رَبَّهُ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ»^۱

(مثال کسی که پروردگار خود را یاد می‌کند و کسی که او را یاد نمی‌کند، مثال زنده و مرده است).

خداوند سبحان فرموده است: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾ [ق: ۳۷]

(بی‌گمان در این (سخن) برای صاحب دلان، پندی است).

همه این‌ها، بر حقیقت بزرگی تاکید دارد که عنایت بدان را واجب می‌کند و آن اینکه: اصلاح قلب و سلامت مقاصد باطنی، همانا اصلی اساسی است که واجب است همه اعمال بر آن استوار باشد؛ چون هرگاه قلب فاسد شود، عمل با آن هیچ سودی ندارد؛ چراکه - در آن هنگام - نیت را فاسد، قصد را

۱- به روایت بخاری (۶۴۰۷) و این لفظ از بخاری است؛ و مسلم (۷۷۹) از حدیث

ابوموسی اشعری رضی الله عنه.

خراب و انسان را منحرف می‌سازد؛ پس قلب مصدر اعمال ظاهری است؛ از همین روی نبی اکرم ﷺ فرموده‌اند: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ = تمام کارها به نیت (شخص) بستگی دارد»، مراد همه اعمال است؛ پس درستی و قبولی اعمال اعضای بدن بستگی به نیت دارد «وَأِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى = و با هر کس، مطابق نیتش رفتار می‌شود»^۱، این شامل اعمال قلب نمی‌شود؛ زیرا از قلب حقیقتی صادر نمی‌شود، مگر اینکه خالص برای رضای خدا باشد، مانند: ترس، امید و محبت، برخلاف اعمال ظاهری که در آن ریا جای دارد؛ بلکه از فضایل اعمال قلوب این است که به ثواب می‌رسد، اگر چه انجام نداده باشد؛ و برای همین وقتی که رسول‌الله ﷺ از غزوه تبوک برگشتند و به مدینه نزدیک گردیدند، به یارانش فرمود: «إِنَّ بِالْمَدِينَةِ لَرِجَالًا مَا سِرْتُمْ مَسِيرًا وَلَا قَطَعْتُمْ وَادِيًا إِلَّا كَانُوا مَعَكُمْ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَهُمْ فِي الْمَدِينَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ حَبَسَهُمُ الْعُدْرُ^۲.

(در مدینه مردانی هستند که مسیری را نپیمودید، و از دره‌ای نگذشتید مگر اینکه آنان با شما بودند. یاران گفتند: ای رسول خدا! آنان در مدینه می‌باشند [نه همراه ما]؟! فرمود: آری، عذر مانع از آمدن ایشان با شما گردیده است).

در همین معنی شاعری گفته است:

یا راحلین إلى البیت العتیق لقد... سِرْتُمْ جُسُوماً وَسَرْنَا نَحْنُ أَرْوَاحاً...

ای روندگان به خانه کعبه! شما با جسم راه کعبه را می‌پیمایید و ما با ارواح.

۱- به روایت بخاری (۱)؛ و مسلم (۱۹۰۷) از عمر بن الخطاب ؓ.

۲- به روایت بخاری (۴۴۲۳) از حدیث انس ؓ.

إِنَّا أَقَمْنَا عَلَىٰ عَذْرِ نَكَابِدِهِ... وَمَنْ أَقَامَ عَلَىٰ عَذْرِ فَقَدْ رَاحَا

ما به خاطر داشتن عذر از پیمودن مسیر باز مانده ایم؛ و کسی که به خاطر عذر باز می ماند، مانند کسی است که راه را می پیماید.

و نبی اکرم ﷺ یادآوری نمودند که: گروه هایی داخل بهشت می شوند که عمل خیری انجام نداده اند، چون در بین آنان و کار خیر مانعی بوده است. ابوهریره رضی الله عنه به یارانش می گفت: «حَدَّثُونِي عَنْ رَجُلٍ دَخَلَ الْجَنَّةَ لَمْ يُصَلِّ قَطُّ فَإِذَا لَمْ يَعْرِفْهُ النَّاسُ سَأَلُوهُ مَنْ هُوَ فَيَقُولُ أَصِيرٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ بْنُ وَقْشٍ»^۱.

۱- این را احمد در مسند (۲۳۶۳۴) از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است، و در آن آمده: حصین بن عبدالرحمن وی یکی از راویان است گفت که به محمود بن لبید گفتم: حال اصیرم چگونه بوده است؟ گفت: وی از پذیرفتن اسلام خودداری می کرد، چون روز احد شد، رسول الله ﷺ به سوی احد حرکت کرد، پس اسلام را به وی عرضه نمود. وی اسلام آورد، پس شمشیرش را گرفت تا به مسلمانان رسید، پس در کنار آنان شروع به جنگ نمود، تا اینکه جراحات برداشت، وقتی که مردان بنی اشهل به دنبال کشته شدگان خود در جنگ می گردیدند، اصیرم را دیدند و گفتند: به خدا این اصیرم است، او به جنگ نیامده و ما او را در حالی ترک کردیم که منکر اسلام بود. پس از او سوال کنید برای چه آمده است. گفتند: ای اباعمر برای چه آمدی؟ برای قومگرایی آمدی یا برای رغبت به اسلام؟ گفت: برای تمایل به اسلام، به خدا و رسولش ایمان آوردم و مسلمان شدم، سپس شمشیرم را گرفتم و همراه رسول الله ﷺ آمدم، پس جنگ کردم تا اینکه رسید به من آنچه که رسید. راوی گفت: اندکی نگذشت که بر روی دستان اقوامش جان به جان آفرین تسلیم کرد. آنان این مسئله را برای رسول الله ﷺ یادآوری کردند. فرمود: «إِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» = او از هل بهشت می باشد.

(آیا از مردی که هرگز نماز نخواند و وارد بهشت شد برای شما سخن بگویم، پس اگر مردم آن شخص را نمی‌شناختند، درباره آن مرد سوال می‌کردند و می‌گفتند: او کیست؟ ابوهریره می‌گفت: وی اصیرم بنی عبدالاشهل عمرو بن ثابت بن وقش می‌باشد).

و چنانکه به انسان به خاطر نیتش - حتی اگر به سبب عذری نتواند آن را انجام دهد - پاداش بزرگی داده می‌شود، اعمال و گفتار ظاهری هرگاه با نیت صالح همراه نباشد، بر صاحب خود بار گناه می‌شود، احادیث بسیاری در ترساندن از مفسدات اعمال آمده است، بزرگترین آن‌ها: ریا می‌باشد، در حدیثی قدسی آمده است: «اَذْهَبُوا عَلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاءُونَ فِي الدُّنْيَا، فَانظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً»؛

(به نزد کسانی که در دنیا برای آنان ریا می‌کردید و می‌نمایانید بروید، پس ببینید آیا در نزد آنان جزایی و پاداشی هست؟).

در حدیث قدسی دیگری آمده است که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «أَنَا أَعْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشُّرْكِ مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِيَ عَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشُرْكُهُ»^۲.

این روایت را هیشمی در مجمع الزوائد (۳۶۲/۹) روایت کرده و گفته: رجال آن ثقه هستند.

۱- امام احمد در مسند (۲۷۴۴۲ و ۲۳۱۱۹) از حدیث محمود بن لبید^{رضی الله عنه} روایت کرده است؛ و هیشمی در مجمع الزوائد روایت کرده و گفته: رجال آن صحیح هستند و اسناد آن حسن می‌باشد، چون در مورد عمرو مولى المطلب بن حنطب سخن است، ذهبی در باره وی گفته: او راستگو است.

۲- به روایت مسلم (۲۹۸۵) از حدیث ابوهریره^{رضی الله عنه}.

(من بی‌نیازترین شریکان از شرک (و شراکت) هستم، هرکس عملی انجام دهد و دیگری را با من در آن شریک نماید، او را با شرکش ترک می‌کنم و فرو می‌گذارم و به او توجه نمی‌کنم).

در صحیح بخاری از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «يُؤْتَى بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُ بَطْنِهِ، فَيَدُورُ بِهَا كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ فِي الرَّحَا، فَيَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَهْلُ النَّارِ فَيَقُولُونَ: يَا فُلَانُ، مَا لَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَيَقُولُ: بَلَى، كُنْتُ أَمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ، وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ»^۱.

(روز قیامت مردی احضار شده و در آتش انداخته می‌شود، آن‌گاه روده‌های او از شکمش بیرون می‌ریزد و او به دور آن می‌چرخد، مانند خری که به دور آسیاب می‌گردد، اهل دوزخ بر او جمع می‌شوند و می‌گویند: ای فلانی! این چه حالی است که تو داری؟ (چه گناهی انجام داده‌ای؟! مگر تو امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کردی؟ جواب می‌دهد: بلی، من امر به معروف می‌کردم، ولی خود انجام نمی‌دادم، نهی از منکر می‌نمودم، اما خودم آن را انجام می‌دادم).

در ذهن بعضی از مردم شاید سوال پیش آید که چرا این شخص عذاب می‌شود؟ وی با اینکه در عمل کوتاهی کرده، اما امر به معروف و نهی از منکر نموده است! این نوع برداشت، از خطاهای بزرگ است؛ چون امر به معروف و نهی از منکر از احکامی است که اگر بنده نیتش صحیح و برای رضای خدا باشد، پاداش می‌گیرد، حال آنکه این انسان عقوبت و مجازات می‌گردد؛ چون او منکری را که از آن نهی می‌نموده، انجام داده است و معروفی را که بدان دستور می‌داده، خودش آن را ترک می‌نموده است.

۱- به روایت مسلم (۲۹۸۹) از حدیث اسامه بن زید رضی الله عنه.

برای همین گفته: «وَلَا آتِيهِ = آن را انجام نمی‌دادم» یعنی معروف را خودم ترک می‌نمودم و گفته: «آتِيهِ = آن را انجام می‌دادم» یعنی منکر را انجام می‌دادم. پس به سبب اینکه منکر را انجام می‌داده و معروف را ترک کرده است، اینگونه شکنجه و عذاب می‌گردد. این شخص ظاهرش را اصلاح کرده است، اما باطنش فاسد بوده است. وی امر به معروف و نهی از منکر می‌نموده است، ولیکن معروف را ترک کرده است، یا خلاف آنچه را که مردم را از آن نهی می‌کرده، عمل کرده است و به محرمات نزدیک می‌شده است. لذا همین کارش سبب عقوبت و عذاب او شده، نه اینکه به‌خاطر امر به معروف و نهی از منکر عذاب می‌گردد! و اما قول خداوند: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۴۴].

(آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید، و خودتان را فراموش می‌کنید، در حالی که شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید؟! آیا نمی‌اندیشید؟!).

معنی آیه چنین است: خدای تعالی از این جهت آنان را مورد سرزنش و توبیخ و عذاب قرار داده که: آنان حق را با علم و آگاهی ترک کردند و از آن روی گردانند، برخلاف کسی که این کار را از روی جهل انجام می‌دهد؛ زیرا اگر وی می‌دانست آن را بجای می‌آورد؛ و برای همین شایسته است بداند حق این است که: مردم را امر به معروف نماید، اگرچه آن را انجام ندهند، همچنین آنان را از منکر نهی کند، اگر چه آن را انجام دهند.

إِذَا لَمْ يَعِظْ النَّاسَ مَنْ هُوَ مُذْنِبٌ فَمَنْ يَعِظُ الْعَاصِينَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ
اگر مردم گناهکار کسی را وعظ و نصیحت نکنند، پس بعد از محمد چه کسی گناهکاران را نصیحت و وعظ نماید؟!

بعد از رسول الله ﷺ کسی معصوم نیست و همه انسان‌ها خطا کرده‌اند، پس بر انسان واجب است که چهار امر را انجام دهد:

۱- انجام معروف.

۲- امر بدان.

۳- ترک منکر.

۴- نهی از آن.

پس اگر در یکی از این مقامات چهارگانه خللی در او بود، درست نیست که دیگر امور را انجام ندهد، به همین جهت بر کسی که مرتکب محرمات می‌شود، واجب است که از آن نهی نماید، اگر چه خودش به آن عمل کرده است.

در این صورت، پس ریا در اقوال و اعمال یکی از مرض‌های کشنده است که بدان، شخص مستحق دوزخ و عذاب می‌شود. پس ظاهراً انسان عمل صالح انجام می‌دهد، اما باطنش مراقب مخلوقات بوده و راضی به ثواب آنان است، نه ثواب الله تعالی. بنابراین، به حمد و ستایش و شگفت‌زدگی مردم بسنده و کفایت می‌کند. این نوعی از نفاق است که سلف از آن پرهیز می‌کردند و می‌ترسیدند، چنانکه حسن بصری رحمته الله علیه می‌گوید: «سوگند به ذاتی که جانم در ید او است! از آن در امان نیست، مگر منافق؛ و از آن نمی‌ترسد، مگر مومن». یعنی: ریا و نفاق، ایشان می‌ترسیدند که اعمالشان رد گردد، چنانکه الله سبحانه و تعالی فرموده است: ﴿أَنْ تَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ [الحجرات: ۲]

(که مبادا در حالی که نمی‌دانید اعمال شما نابود گردد).

امام بخاری رحمته الله علیه در صحیح خود بابی گشوده و در آن گفته است: «باب

خفاة الانسان أن يحبط عمله وهو لا يشعر»، سپس حدیث انس بن مالک رضی الله عنه را

ذکر نموده است: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افْتَقَدَ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمُهُ فَأَتَاهُ فَوَجَدَهُ جَالِسًا فِي بَيْتِهِ مُنْكَسًا رَأْسَهُ فَقَالَ مَا شَأْنُكَ فَقَالَ شَرٌّ كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. فَأَتَى الرَّجُلُ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ كَذَا وَكَذَا فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اذْهَبْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَلَكِنْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۱.

(نبی ﷺ خواست از ثابت بن قیس دلجویی نماید. مردی گفت: ای رسول خدا! من می دانم کجاست و خبرش را برای شما می آورم. پس به نزد وی رفت، دید در خانه اش نشسته و سرش فرو افتاده است. گفت: تو را چه شده است؟ گفت: شر و بدی. او صدایش را بالاتر از صدای نبی ﷺ نموده بود، پس عملش تباه گردیده بود و از اهل دوزخ شده بود. آن مرد به نزد رسول الله ﷺ برگشت و ماجرا را برای آن حضرت تعریف کرد که چه و چه گفته است. نبی اکرم ﷺ فرمودند: به نزد او برو و به وی بگو: تو از اهل دوزخ نیستی، بلکه از اهل بهشت می باشی).

۱- به روایت بخاری (۳۶۱۳)؛ و مسلم (۱۱۹) از حدیث انس رضی الله عنه. حافظ در الفتح گفته است: "وی صدایش را بالا کرده بود.....". چنانکه به لفظ غایب ذکر نموده است. و این التفات است؛ و سیاق اقتضا می کند که بگوید: "من صدایم را بلند نمودم.....". فتح الباری (۳۲۸/۷).

فصل دوم:

بیست دام ریا

و چون خطر ریا بزرگ است، واجب است که بدان اهمیت داده و از آن، راه‌ها، اسباب، مداخل و صورت آن برحذر داشته شود. بیست راه برای ریا ذکر می‌نماییم، صورت‌های متنوع ریا عبارتند از:

* راه اول: اظهار و آشکار کردن عمل

بعضی از مردم به سخن گفتن از اعمالشان می‌پردازند، فضائل خود را نشر می‌دهند. بنابراین، هر جا که بنشینند، می‌گویند: فلان کار را کردم، فلان را صدقه دادم. یا می‌گوید: من حقیقتاً توانایی آن را ندارم که در شب بیش از دو ساعت به قیام و عبادت پردازم. توانایی ندارم هر روز روزه بگیرم، بلکه به همان روزه گرفتن روزهای دوشنبه و پنجشنبه اکتفا می‌نمایم. مقصود وی این است که قیام و صیام [عبادت و روزه] خود را به دیگران عرضه نماید.

و چه بسا عملی را آشکارا می‌کند، پس آن را در جلوی مردم انجام می‌دهد، تا اینکه او را ببینند و بدان خاطر ستایشش کنند؛ و برای همین، اصل در عبادت این است که: انسان آن را در خفا انجام دهد؛ چراکه این به اخلاص نزدیکتر است و از ریا به دور می‌باشد. پیامبر ﷺ فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ صَلُّوا فِي بُيُوتِكُمْ، فَإِنَّ أَفْضَلَ الصَّلَاةِ صَلَاةُ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلَّا الْمَكْتُوبَةَ»^۱.

۱- به روایت بخاری (۷۳۱) از حدیث زید بن ثابت رضی الله عنه.

(ای مردم! در خانه‌هایتان نماز بخوانید؛ زیرا بهترین نماز شخص، نمازی است که در خانه‌اش بخواند، مگر نماز فرض [که به جماعت و در مسجد خوانده می‌شود]).

و برای همین سنت این است که نمازهای نفل را انسان پنهانی و در خانه‌اش بخواند؛ زیرا این کار باعث رانده شدن شیطان شده و خانه‌هایی را که در آن نماز خوانده می‌شود، از قبر بودن دور می‌نماید، در آن آموزش خانواده و فرزندان برای نماز خواندن می‌باشد، همچنین ریا از آن دور می‌باشد. البته نوافلی که جماعت در آن‌ها مشروع هستند از این قاعده مستثنی است، مانند نماز کسوف، یا خسوف، یا استسقاء، یا عیدین - در نزد کسی که به استحباب آن قایل است - یا نماز تراویح، یا آنچه که شبیه به این‌ها است.

و مانند این: صدقه می‌باشد، الله تعالی فرموده است: ﴿إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ۲۷۱]

(اگر صدقه‌ها را آشکار کنید چه نیکوست، اگر آن‌ها را پنهان دارید و به تهی‌دستان بدهید، پس این برای شما بهتر است).

پس اصل در صدقه، پنهان دادن آن است و نباید آشکارا داده شود، مگر آنگاه که شخص از نفس خود مطمئن باشد که ریا بدان راهی ندارد، یا در آشکار بودن آن خیر و مصلحتی باشد؛ مانند تشویق دیگران به دادن صدقه، احیای سنت، مجبور کردن دشمن به این کار و یا مقاصد شرعی که شبیه به این‌ها است، اما آشکار کردن عمل به غیر این موارد، خلاف شرع می‌باشد.

و مثل این: کسی است که صدقه می‌دهد یا به عمل خیری می‌پردازد، تا نامش در روزنامه‌ها چاپ شود که وی نیکوکار بزرگی است، یا صدقه دهنده‌ی بزرگی می‌باشد، یا اینکه وی شخصی نیکوکار است و آنچه که بر او

واجب نیست، می‌پردازد؛ یا فلان کار را کرده است، یا اینکه در گزارش‌های دولتی ثبت گردد. این کارها خیر و نیک خواهد بود، البته اگر نیت انسان در آن‌ها خیر باشد؛ مانند تشویق مردم به صدقه دادن، دعوت ایشان بدان کار، پیشی گرفتن در کارهای خیر و معروف، مجبور کردن دشمن به دادن صدقه، یا کارهایی شبیه به این‌ها؛ و ضد این‌ها، آنگاه است که قصد در آن‌ها ریا باشد. مقیاس و مهم، عمل قلب می‌باشد، چنانکه نبی ﷺ فرموده است: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»^۱.

(تمام کارها به نیت (شخص) بستگی دارد و مکافات و مجازات هر کس، طبق نیتش است).

و الله تعالى فرموده است: ﴿وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ ۚ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۲ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۲﴾ [الملك: ۱۳-۱۴].
(گفتار خود را پنهان دارید یا آن را آشکار سازید، (به هر حال) او به آنچه در دل‌هاست، آگاه است. آیا کسی که (همه موجودات را) آفریده است، (از حال آن‌ها) نمی‌داند؟ در حالی که او باریک‌بین و آگاه است).

* راه دوم: ادعاهای دروغ

مثل اینکه انسان به چیزی تظاهر کند که آن را انجام نداده است، پس ادعای چیزی را می‌نماید که در او نیست، بنابراین می‌گوید: وی مجاهدی شکیبا و صاحب مواقف مشهور و مشهودی است، چه بسا ادعا می‌نماید که وی در راه الله تعالی مورد ابتلا و امتحان قرار گرفته و اذیت شده است، پس هرگاه با کسانی که شناختی از او ندارند حرف می‌زنند، می‌گوید، من چنان گفتم و چنان کردم، من اذیت شدم و...بودم و...بودم؛ پس همیشه از

۱- قبلا تخریج شده است.

گذشته حرف می‌زند، در حالی که بیشتر حرف‌ها و ادعاهایش دروغ و اندکی از آن راست می‌باشد، وی در مقابل مردم به این چیزها تظاهر می‌کند، وی می‌خواهد مورد عنایت و توجه مردم قرار گیرد و به مقام و منزلتی دست یابد. این کار از اول، خباثت و ناپاکی است؛ زیرا جامع هر آنچه است که در این مثل آمده است: "أَحْشَفًا وَسُوءَ كَيْلَةٍ؟" یعنی: (خرمای بد و نامرغوب همراه با پیمانۀ کم و ناقص). پس این ریا است و به ذات خود در وقتش دروغگویی می‌باشد؛ نبی ﷺ فرمودند: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلَابِيسَ تَوْبِي زُورٌ»^۱

(انسان خودنما به چیزی که به او داده نشده و ندارد، مانند پوشنده‌ی دو لباس ناحق (ریا و دروغ) است).

و چه بسیار گاهی انسان از شهری به شهری دیگر نقل مکان می‌نماید، پس خود را به اهل شهر جدید معرفی می‌نماید، نه از خلال اعمال صالحی که او را بدان بشناسند و برای ایشان نیکویی امتحان و جهاد و صبرش ثابت گردد، ولیکن خود را از خلال قیل و قال و ادعاهای دروغین معرفی می‌نماید. چنانکه گفته شده است:

الدَّعَاوَى مَا لَمْ يُقَيَّمُوا عَلَيْهَا بَيْنَاتٍ أَصْحَابُهَا أَدْعِيَاءُ

و ادعاهایی هستند که برای آن‌ها صاحبان ادعاها دلیلی ارائه نمی‌دهند. و مانند آن، چیزی است که بعضی از عالم نمایان اظهار علم می‌کند و می‌گوید: من همراه فلان شیخ بودم و علوم را از وی آموختم. من از مخلص‌ترین شاگردانش بودم، من را بر دیگران ترجیح می‌داد و مقدم می‌داشت، در هر وقت به من اجازه ورود می‌داد.

۱- به روایت بخاری (۵۲۱۹)؛ و مسلم (۲۱۳۰) از حدیث اسماء رضی الله عنها.

شخصی را می‌شناسم که ادعا می‌کند وی قرآن را با قراءات هفتگانه حفظ دارد، می‌گوید: علم را از تعدادی از استادان و مشایخ آموختم، پس نام تعدادی از اهل علم و دعوتگران در این زمان را ذکر می‌نماید؛ اما کسی که به حالش آگاه بوده و او را می‌شناسد، می‌داند که وی دروغگوی بزرگی است، وی قرآن را از رو به خوبی نمی‌تواند بخواند، چه رسد به اینکه آن را حفظ داشته باشد! یا اینکه به قراءات هفتگانه و غیره بخواند. بعضی از این مدعیان، این راه [دروغگوی] را با مهارت بیشتری می‌پیماید، پس از علمای عصر - خصوصا آنانی که وفات یافته‌اند - به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویا آنان دوستان وی بوده‌اند نه استادانش، لذا داستان‌هایی را می‌بافد و می‌گوید: فلان شیخ برایم روایت کرد، به من گفت، به من خبر داد، با من ارتباط داشت، از من سوال کرد، پس مانند این گفته‌ها که دلالت بر خصوصیت و رفاقت وی دارد، بیان می‌کند. این‌ها چیزی جز انگیزه نفسی نیست، به دروغ ادعای ارتباط و علم آموزی از افرادی را می‌نمایند که ذکر می‌کند. وقتی این نوع مرض قلبی در منتسبین به علم پیدا شود، این دردی زمین‌گیر است.

* راه سوم: ریا بعد از اخلاص سرزده می‌آید

انسان کاری را برای رضای الله تعالی شروع می‌کند، پس برای رضای خدا نماز می‌خواند، یا برای رضای خدا صدقه می‌دهد، یا با صدای بلند خدا را یاد می‌نماید، پس چون بداند که مردم از کارش مطلع شدند، یا مراقب او هستند، به عمل خود می‌افزاید، بنابراین، نمازش را بیش از آنچه که نیت داشته طولانی می‌کند، یا بیشتر از آنچه که نیت داشته صدقه می‌دهد، یا بیشتر از آنچه که در اول امر می‌خواسته ذکر کند، ذکر می‌نماید؛ و مانند این را انجام می‌دهد که شایسته است ریا را از نفس خود دور کند، آنچه را که

نبی ﷺ به ابوبکر صدیق برای دفع ریا آموختند، بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْرِكَ بِكَ شَيْئًا وَأَنَا أَعْلَمُ، وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ»^۱.

(الهی! از اینکه آگاهانه به تو شرک بورزم، به تو پناه می‌آورم، به خاطر آنچه که نادانسته [انجام می‌دهم] از تو آمرزش می‌طلبم).

پس چون ریا در قلبش جایگزین شود و عملی اضافی برای ریا و به‌خاطر مردم انجام دهد، یکی از این دو حالت را دارد، حالت اول: اگر این عمل جدایی باشد، مانند اینکه دویست درهم صدقه نماید، صد درهم اول برای رضای خداوند باشد، اما صد درهم دومی برای ریا و شهرت طلبی باشد، پس صد درهم اولی دارای پاداش و ثواب است، اما برای صد درهم دوم پاداشی نیست؛ بلکه گناه می‌باشد.

حالت دوم: اگر عملی جدا از هم نباشد، مانند نماز؛ برای آن ثوابی نیست، بلکه به سبب ریا باطل می‌گردد.

و عکس این چنان است: بعضی‌ها، از ریا در نفس خود می‌ترسند؛ و ترسشان بیشتر می‌گردد و چنان آن را بزرگ می‌دانند تا جایی که به وسواس می‌انجامد، و چه بسا به دلیل ترس از افتادن در ریا، عمل صالح را ترک

۱- به روایت بخاری در ادب المفرد (۷۱۶)؛ و حکیم ترمذی در نوادر الاصول (۱۴۲/۴) از حدیث ابوبکر صدیق ﷺ؛ و به روایت ابویعلی (۵۸) از حدیث حذیفه ﷺ از ابوبکر؛ هیشمی در المجمع (۲۲۴/۱۰): ابویعلی آن را از روایت لیث بن ابی سلیم از ابی محمد از حذیفه روایت کرده است، لیث مدلس بوده است، ابومحمد همان کسی است که از ابن مسعود ﷺ روایت می‌نماید، یا کسی است که از عثمان به عفان ﷺ روایت می‌نماید، ابن حبان او را ثقة دانسته است، اگر چه غیر آن دو او را نمی‌شناسند و بقیه رجالش رجالی صحیح است. شیخ آل‌بانی در صحیح الادب المفرد (۵۵۴) آن را صحیح دانسته است.

می‌کنند؛ پس این مانند کسی است که گفته شده: «فَرَّ مِنَ الْمَوْتِ وَفِي الْمَوْتِ وَقَعَ»؛ یعنی: (از مرگ گریخت و به دام مرگ افتاد).

البته مقام اخلاص کامل، همان مراقبت الله تعالی و رویگردانی و بریدن کلی از مخلوقات می‌باشد، پس کاری به‌خاطر مخلوقات انجام نمی‌دهد و کاری را به‌خاطر آنان ترک نمی‌کند.

* راه چهارم: ترک عمل به‌خاطر مردم

از فضیل بن عیاض -رحمه‌الله تعالی- قول شدیدی درباره کسی که عملی را به‌خاطر مردم ترک کند آمده است، او می‌گوید: «ترک عمل به‌خاطر مردم ریا می‌باشد و انجام عمل بخاطر مردم شرک است، اما اخلاص تو را از این‌ها به سلامت می‌دارد». از جمله، بعضی مردم، قبل از همه به مسجد می‌روند، پس چون مردم او را می‌بینند خجل شده و از ریا می‌ترسد، بنابراین، بعد از آن دیرتر می‌آید، حتی گاهی به همین علت نماز جماعت را از دست می‌دهد، سپس به همین کار عادت می‌کند، تا جایی که زود آمدن به مسجد از سنگین‌ترین چیزها برایش می‌گردد؛ و بعضی از مردم قرآن می‌خوانند و حفظ می‌کنند، پس هنگامی که مردم او را می‌بینند، یا قرائت، یا دعا‌های او را می‌شنوند، از ترس ریا، خواندن قرآن را ترک می‌نماید؛ چه بسا شخصی سخنران، قاری قرآن، معلم، یا دعوتگر است، پس به سبب ترس از ریا، آن را ترک می‌نماید؛ این خطا و اشتباهی بزرگ می‌باشد؛ شایسته است بنده به مخلوقات توجه نداشته باشد، پس چیزی را به‌خاطر آنان ترک نکند، همچنان که برایش جایز نیست چیزی را به‌خاطر آنان انجام دهد.

و گاهی از اسباب ترک عمل، این است که: عملی را که انجام می‌دهد، در نظرش عملی بزرگ می‌باشد، مثل اینکه در نماز جمعه سخنرانی می‌نماید، یا بعد از نماز، کلماتی آسان و تاثیرگذار می‌گوید، در آن امر به معروف و نهی

از منکر می‌کند، پس در آن هنگام به فکرش می‌رسد که این کاری بسیار بزرگ است، پس مردم درباره سخنان او به گفتگو خواهند پرداخت، بنابراین، نقل مجالس شده و سخن از او می‌گویند؛ بدین سبب، چیزی از خودخواهی در او داخل می‌شود، لذا این را در نفس خود احساس می‌کند، پس از ریا می‌ترسد، بنابراین سلامتی را به‌طور کلی در انجام ندادن آن کار می‌بیند، پس سخنرانی نمی‌کند و بعد از نماز برای مردم حرف نمی‌زند، این دام قدیمی ابلیس می‌باشد، ولیکن علاج حقیقی آن این است که: به قیام به اعمال صالح ادامه دهد، اما آن را در نفس خود کوچک بشمارد، نفس خود را به این عادت دهد که به حرف مردم متکبر و مغرور نشود، پیوسته به سبب قصورش در اعمال، همچنین دیدن عیوب خویش، از خود حساب بگیرد؛ تا جایی که ستایش یا مدحی را شنید، خواهان و طالب آن نباشد، اگر چنین باشد، گفته مردم هیچ ضرری برایش ندارد، بلکه وی چنان است که رسول الله ﷺ فرموده است: «تِلْكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ»^۱ (این بشارتی است که فوراً به مومن داده شده است).

* راه پنجم: آشکار کردن عبادت به روش نرم و پوشیده

گاهی انسان ظاهراً در خفی عبادت می‌نماید، لیکن سعی می‌نماید با روشی غیر مستقیم مردم را از آن آگاه کند، مانند کسی که بدون سر و صدا و به آرامی تسبیح می‌گوید یا استغفار می‌کند، لکن لب‌هایش را به‌گونه‌ای حرکت می‌دهد که دلالت بر آن می‌نماید، او در حال ذکر نمودن است؛ یا احياناً صدایش را بالا می‌کند تا به مردم بشنوند، پس آنان او را مدح و ستایش کنند، این روشی مخفیانه و دقیق است، تمام کارها به نیت (شخص)

۱- به روایت مسلم (۲۶۴۲) از حدیث ابوذر رضی الله عنه.

بستگی دارد و مکافات و مجازات هرکس، طبق نیتش است؛ پس اگر بدون قصد ریا باشد، سخن گفتن مردم از او، برایش ضرری ندارد، اما اگر عمل را به خاطر نمایاندن به مردم انجام دهد، بدون تردید در بین ریا و تظاهر به اخلاص جمع کرده است. الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ (۱۳) «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۱۴) [الملک: ۱۳-۱۴].

گفتار خود را پنهان دارید یا آن را آشکار سازید، (به هر حال) او به آنچه در دل‌هاست آگاه است. آیا کسی که (همه موجودات را) آفریده است، (از حال آن‌ها) نمی‌داند؟ در حالی که او باریک‌بین و آگاه است).
و از جمله: چون برای ایشان غذا آورده شود، می‌گوید: امروز پنجشنبه است، وی با این گفته‌اش خبر می‌دهد که وی عادات روزهای پنجشنبه را روزه می‌گیرد، حال آنکه نبی ﷺ دستور دادند و فرمودند: «مَنْ دَعِيَ إِلَى طَعَامٍ إِلَى أَنَّهُ إِنْ كَانَ مُفْطِرًا فَلْيَأْكُلْ، وَإِنْ كَانَ صَائِمًا فَلْيَدَعْ لَهُمْ»^۱.
(هرکس برای غذایی دعوت شد، بر او است که اگر روزه نداشت از آن بخورد، اما اگر روزه داشت، برای صاحب غذا دعا کند).
مثل اینکه بگوید: خداوند به شما، غذا، نوشیدنی و رزق شما برکت بدهد، یا چیزهایی از این قبیل بگوید.

۱- به روایت مسلم (۱۴۳۱)؛ و احمد (۷۶۹۱) از حدیث ابوهریره رضی الله عنه؛ أن النبي ﷺ قال: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجِبْ، فَإِنْ كَانَ صَائِمًا فَلْيَصِلْ، وَإِنْ كَانَ مُفْطِرًا فَلْيَطْعَمْ». و قول وی: «فلیصل»، نووی گفته: جمهور گفته‌اند: معنای آن یعنی اینکه برای صاحب غذا دعای مغفرت و برکت و مانند آن بنماید. شرح النووی علی صحیح مسلم (۲۳۶/۹).

* راه ششم: تظاهر به تواضع

گاهی انسان تظاهر به تواضع، عیب نفس، ملامت، دشنام و تویخ آن می‌نماید، در هر مناسبتی به خود نسبت عیب و نقص می‌دهد، پس می‌گوید: من مسکین هستم، الله یاری رساننده است؛ عمل ما چیزی نیست. همانا قصد وی از این گفته‌ها، اظهار تواضع است، بلکه گاهی نفس خود را دشنام می‌دهد، فرقی نمی‌کند که معتقد به این است که نفسش را چیزی نمی‌بیند، یا بدون اعتقاد این را می‌گوید؛ پس همیشه این را اظهار می‌کند، تا اینکه شیطان به او نزدیک شده و می‌گوید: بشارت باد بر تو! از ریا نجات یافتی، حال آنکه شیطان او را از وجهی دیگر به ریا می‌کشاند و آن دو رویی و نفاق در تواضع، همچنین نکوهش نفس و عیب آن است؛ حال آنکه واجب است راه میانه را بپیماید، یعنی نه نفس خود را آشکارا دشنام دهد، نه آن را مدح و ستایش کند.

* راه هفتم: آشکار کردن عیوب دیگران

گاهی شیطان از جهت عیب گرفتن به دیگران، شخص را می‌فریبد، لذا شخص با عیب گرفتن از دیگری، نفس خود را به نجات و سلامتی از این عیبی که دیگران را بدان متهم می‌کند، پاک می‌داند، پس می‌گوید: فلانی - العیاذ بالله - هرگز شب به عبادت نمی‌پردازد، یا فلانی هرگز روزه نمی‌گیرد، یا فلانی - با وجود اینکه از من ثروتمندتر است - هرگز دستش برای خیر باز نمی‌شود. مقصدش این است که من مثل آنان نیستم، پس من نماز می‌خوانم، روزه می‌گیرم، صدقه می‌دهم. حال آنکه اگر عاقل باشد، باید بگوید:

لِنَفْسِي أَبْكِي لَسْتُ أَبْكِي لِغَيْرِهَا لِنَفْسِي - فِي نَفْسِي - عَنِ النَّاسِ شَاغِلٌ

به جانم سوگند! گریه می‌کنم و گریه‌ام برای غیر نفسم نیست *** به جانم سوگند! که مشغول شدن به نفسم، مرا از دیگر مردم باز می‌دارد.

یا چنانکه شافعی فرموده، بگوید:

لِسَانَكَ، لَا تَذْكُرْ بِهِ عَوْرَةَ امْرِئٍ فَعِنْدَكَ عَوْرَاتُ وَلِلنَّاسِ أَلْسُنُ

عینک! اِنْ اَبَدْتَ اِلَيْكَ مَعَايَاً فَصُنْهَا وَ قُلْ: يَا عَيْنَ لِلنَّاسِ اَعْيُنُ

زبان‌ت را به زشت گویی کسی باز نکن *** چرا که همه وجود تو زشتی است و مردم زبان‌ها دارند.

و اگر چشمت عیوبی از دیگران را بر تو آشکار کرد *** آن را فروبند و بگو: ای چشم! مردم چشم‌ها دارند.

عیب‌جویان و غیبت‌کنندگان در عیب گرفتن از مردم و غیبت ایشان راه‌هایی و فنونی دارند؛ بدان وسیله آنان را جدا کرده و چنین بنمایند که خودشان از آنان برتر و افضل می‌باشند. شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید:^۱ و بعضی از ایشان به قالب‌های گوناگونی غیبت می‌نمایند، گاهی به قالب دیانت و صلاح، پس می‌گویند: عادت من این است که کسی را جز به خیر و خوبی یاد نمی‌کنم، من غیبت و دروغ را دوست ندارم، همانا شما را از احوال وی با خبر کردم؛ و می‌گویند: به خدا سوگند وی بیچاره است، یا شخص خوبی است؛ ولیکن چنین و چنان است. گاهی می‌گویند: ما را به غیبت او نینداز، خداوند ما و او را بیامرزد؛ هدف وی از این گفته‌ها، کم‌عقل شمردن و ناچیز شمردن او است. پس در قالب صلاح و دیانت، غیبت می‌کند، با این کار می‌خواهد خدا را فریب بدهد، چنانکه مخلوق را فریب

می‌دهد، مردمان بسیاری را از این گروه می‌بینیم که به شکل‌های مختلفی، این‌گونه غیبت می‌کنند.

بعضی از ایشان دیگران را با ریا بالا می‌برند، در واقع می‌خواهند خود را بالا ببرند، پس می‌گویند: کاش دیشب در نماز برای فلانی دعا می‌کردم؛ چون به من خبر رسیده که وی چنین و چنان است. بدین‌وسيله می‌خواهد خود را در نزد کسی که به او معتقد است، بالا ببرد. یا می‌گویند: فلانی تن پرور و کند ذهن است؛ قصد وی مدح خود و اثبات معرفتش است، می‌خواهد بگوید خودش از او برتر می‌باشد.

بعضی در قالب تمسخر و شوخی غیبت می‌نمایند، با استهزاء و همانندی و شباهت، دیگری را می‌خنداند، هدفش از این کار کوچک و حقیر شمردن شخصی است که ادایش را در می‌آورد.

بعضی در قالب تعجب، غیبت می‌کنند، پس می‌گویند: از فلانی در تعجبم که چگونه چنین و چنان نمی‌کند؟! از فلانی در تعجبم که چگونه از وی چنین و چنان سرزده است، چگونه چنین و چنان کرده است؟! پس نام آن شخص را در معرض تعجب می‌آورد.

بعضی در قالب دلسوزی غیبت می‌نمایند، پس می‌گویند: بیچاره فلانی، از آنچه بر او می‌گذرد، اندوهگینم، از این حالتی که برای او اتفاق افتاده ناراحتم. کسی که این‌ها را می‌شنود، گمان می‌کند وی برای آن شخص اندوهگین و متاسف است، حال آنکه قلبش سرشار از خوشی است، اگر قدرت داشته باشد، بر مصایب آن شخص می‌افزاید، چه‌بسا که این‌ها را در نزد دشمنان آن شخص بازگو می‌کند تا دل آنان خنک شود. اینگونه رفتار، از بزرگترین امراض قلوب و فریب دادن خدا و خلق خدا می‌باشد.

و بعضی در قالب خشم و انکار منکر غیبت می‌نمایند، در این باب، بسیار چیزها می‌گویند؛ اما قصدش غیر از آنچه است که آشکار می‌نماید. والله اعلم.

* راه هشتم: محافظت از وجاهت و منزلت

وقتی انسان در بین مردم شناخته شد که وی اهل خیر و صلاح است، پس شخص دوست دارد در نزد مردم از این طریق کسب مقام و منزلت کند. انسان از این می‌ترسد که منزلتش تضعیف گردد، اگر در چیزی مورد ستایش قرار گیرد، آن را در دیگر چیزها گسترش داده، یا آن را برای مردم - نه به خاطر دینداری - آشکار نموده و انجام می‌دهد. این کارها را می‌کند تا منزلتش در نزد مردم حفظ شود. گاهی سخن می‌گوید و وعظ می‌نماید، این برای آن نیست که چیزی او را به وعظ کردن واداشته باشد، بلکه چنین احساس می‌کند که دیگران منتظر سخن گفتن و وعظ او هستند، پس دوست ندارد بدون سخن گفتن مجلس را ترک کند، چون مردم را در حال سکوت می‌بیند، اگر چه مقصودش این نیست که درباره وی سخن بگویند، اما مقصودش این است که: از شخصیت و منزلت و مقامش در نزد آنان محافظت کند، این روشی پیچیده و پنهان است؛ زیرا اعمال بستگی به نیت‌ها دارد، پس اگر اراده‌اش رضای خداوند سبحان باشد، برای این کارش به او ثواب داده می‌شود، اما چون نیت وی حفظ مقامش در نزد مردم است، پس چیزی جز نیتش به او داده نمی‌شود.

* راه نهم: سخن گفتن از آنچه که دلالت بر عابد بودن دارد

از جمله، انسان سخنانی را می‌گوید که دلالت بر آن می‌نماید که وی بعضی طاعات را انجام می‌دهد، مثلاً می‌گوید: هرگاه بنده قرآن زیاد بخواند، زیانش با قرآن خواندن تسلیم وی می‌شود، در خواندن قرآن مطیع او می‌گردد، خصوصاً که در قیام و عبادت شبانه قرآن بخواند. مقصودش این است که: وی چنین کاری را کرده و آزموده است. یا دیگری می‌گوید: بعضی از مردم گمان می‌کنند که روزه گرفتن سخت است و همراه با مشقت و

مشکلات می‌باشد، هرکس که این را آزمایش کند می‌بیند که سخت نیست، در آن مشقت و مشکلاتی وجود ندارد. مقصودش این است که: وی از اهل این عبادت می‌باشد. گاهی علمش را از دیوان مخفی و پنهانی به دیوان آشکار منتقل می‌کند، مثل کسی که می‌گوید: فلانی دیشب نیم ساعت جلوتر اذان داد. مرادش این است که: این عادت وی می‌باشد که قبل از فجر به عبادت می‌پردازد. برای همین وقتی که سعید بن جبیر به یارانش گفت: چه کسی ستاره‌ای را که دیشب سقوط کرد، دیده است؟ حصین بن عبدالرحمن گفت: من. سپس رفع اشتباه نمود و گفت: اما من برای نماز بیدار نبودم، و لیکن چون گزیده شده بودم، بیدار بودم.^۱

پس وی فوراً این را نفی کرد که نماز می‌خوانده است، لذا گفت: من را حشره‌ای گزیده بود. پس همین سبب بیداری من بوده است. این نشان دهنده آن است که سلف، مدح نفس و ذکر محاسن را ترک کرده و دوست نداشتند؛ چراکه می‌دانستند، اگر قصدشان ریا و دوست داشتن ستایش شدن باشد، اعمالشان حبطه و برباد می‌گردد و اگر قصدشان ریا نباشد، عمل خود را از دیوان سری و مخفی به دیوان آشکار و علنی انتقال داده‌اند، پس ثواب آن کم می‌گردد و از پاداش کاسته می‌شود.

* راه دهم: اینکه انسان خود را برتر از منزلتش بداند

مثلاً به بابی از ابواب علم توجه نماید، دقایق و مسایل آن را غور و بررسی کند، مراجع آن را بداند، بعضی نصوص آن را، بعضی اقوال و بعضی کتب را حفظ کند، پس چون مجلس بزرگی را ببیند، شروع به سخن گفتن کند، پس بگوید: فلانی گفته، فلانی گفته. مسائل را مورد به مورد با دلایل آن با ذکر کتاب و جزء و صفحه بیان نماید، پس آنچه را که حفظ کرده، بخواند.

۱- این لفظ را مسلم روایت کرده است (۲۲۰).

مقصودش این است که مردم بگویند: وی عالم است؛ پس با انگشت او را نشان دهند، سپس درباره اموری که از او دیده‌اند، سخن بگویند. گاهی عبارات را با طول و تفصیل بیان کند، عباراتی که جز اهل علم صلاحیت آن را ندارند. گاهی می‌گوید: نظر من چنین و چنان است. به فکر من، کار چنین و چنان می‌باشد؛ آنچه که برای من آشکار شده، این است، یا کسانی که درباره این مسئله گفته شده، من می‌گویم..... عباراتی را بیان کند که از شأن اهل علم و تحقیق و نظر است، از شأن ضعفاء و ابتدایی‌ها نیست. برای همین یکی از ایشان گفته:

يقولون: هذا عندنا غير جائز فمن أنتم حتى يكون لكم (عند)؟
می‌گویند این در نزد ما غیر جایز است *** شما کی هستید که برای شما نزدی باشد؟

* راه یازدهم: غیبت اهل علم

بعضی از افراد را شیطان فریب می‌دهد و به غیبت کردن از علما، یا رد آنان می‌اندازد. او با این کار می‌خواهد برتری علمی خود را آشکار کند؛ پس در رد فلان و ساکت کردن وی علناً سخن می‌گوید، می‌گوید: فلانی شاهد و ناظر بود که با حجت او را ساکت کرده و بر او غلبه نمودم.... یا با این حرف‌ها جایگاه او را به تزلزل در می‌آورد تا برتری خود را نشان دهد، چه بسا برای آنان دعا می‌کند تا دلسوزی و حرص خود را نسبت به آنان آشکار نماید، پس می‌گوید: فلانی - خداوند ما و او را بیمارزد - چنین گفت و چنان کرد؛ و فلانی - به خدا پناه می‌بریم از خواری و ذلت - در مثل این افتاده است، چه بسا که دلسوزی و ترحم خویش را نسبت به او چنین آشکار می‌کند: بیچاره فلانی، به فلان چیز دچار شده است، گاهی چیزی از رویگردانی و اعراض را نشان می‌دهد، پس هرگاه در نزد وی از این انسان

یادآوری شود، از آن اعراض می‌کند، یا می‌گوید: چیزی از او نگو، خداوند عیوب ما و او را بیپوشاند؛ یا می‌گوید: او را رها کن، قابل این حرف‌ها نیست؛ یا ما را از غیبت معذور و دور بدار. مقصودش تحقیر آن انسان است، لیکن به طریقه وقار و زیرکی، این را کسی درک نمی‌کند، مگر شخص دانا.

* راه دوازدهم: طلب علم برای شهرت

بعضی را شیطان از راه طلب علم و توسعه و فراخی در آن می‌فریبد. قصدش آن است که مفتی شود و فتوی دهد، یا عالمی شود که نامش برده و ذکر گردد، یا نویسنده و مصنفی شود که کتبش رایج پیدا کند، یا دعوتگری شود که مردم در اطراف او جمع شوند؛ در صحیح مسلم از نبی ﷺ روایت است که اولین کسانی که آتش آنان را می‌سوزاند سه گروه هستند، و از جمله: «...وَرَجُلٌ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَلَّمَهُ، وَقَرَأَ الْقُرْآنَ، فَأُتِيَ بِهِ، فَعَرَفَهُ نِعْمَةً، فَعَرَفَهَا. قَالَ: فَمَا عَمِلْتَ فِيهَا؟ قَالَ: تَعَلَّمْتُ الْعِلْمَ وَعَلَّمْتُهُ، وَقَرَأْتُ فِيكَ الْقُرْآنَ، قَالَ: كَذَبْتَ، وَلَكِنَّكَ تَعَلَّمْتَ، وَقَرَأْتَ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ: هُوَ قَارِيءٌ، فَقَدْ قِيلَ، ثُمَّ أُمِرَ، فَسُجِبَ عَلَى وَجْهِهِ حَتَّى أُلْقِيَ فِي النَّارِ...»^۱.

(و نیز مردی است که علم آموخته و آن را تعلیم داده و قرآن را تلاوت کرده است، آورده می‌شود و خداوند نعمت‌هایش را به او نشان می‌دهد، آن را می‌شناسد؛ خداوند به او می‌گوید: با این نعمت‌ها چه عملی انجام داده‌ای؟ می‌گوید: علم آموختم و آن را یاد دادم و برای رضای تو قرآن خواندم، می‌گوید: دروغ گفتی، علم آموختی تا گفته شود: عالم است! و قرآن خواندی تا بگویند: قاری است و گفته شده است؛ سپس در مورد او فرمان صادر می‌گردد و بر روی صورتش کشانده می‌شود و تا در دوزخ انداخته می‌شود).

۱- به روایت بخاری (۱۹۰۵) از حدیث ابوهیره رضی الله عنه.

و مانند این درباره مجاهد و صدقه دهنده برای ریا و شهرت خواهی گفته شده است.

سپس مانند این انسان، کسی است که دارای مقام و منزلتی علمی می‌باشد، از وی از مسئله‌ای سوال می‌شود، وی آن مسئله را نمی‌داند و درک نمی‌کند، بنابراین، می‌ترسد بگوید: "الله اعلم = خدا دانایتر است"، یا "لا ادري = نمی‌دانم"، چون جایگاه و هیئت او در نزد مردم سقوط می‌کند، پس به وی بدگمان می‌شوند، از او روی برمی‌گردانند، عوام می‌گویند: چگونه این را نمی‌دانی در حالی که چنین منزلتی داری؟! پس شیطان و نادانان او را مغرور می‌سازند تا جایی که با نادانی فتوی می‌دهد، لذا گمراه گمراه کننده به دوزخ می‌افتد.

برای همین وقتی یکی از اهل علم به منبر رفت، از وی سوال شد، گفت: "لا ادري = نمی‌دانم". یکی از حاضرین گفت: اینجا مقام لا ادري نیست، اینجا مقام علما می‌باشد. گفت: من به اندازه علم خویش ترفیع یافتم، اگر به اندازه نادانی خود ترفیع می‌یافتم، به آسمان می‌رسیدم. امام مالک رحمته الله گفته: «هرگاه عالم کلمه نمی‌دانم را ترک کند، با جنگاور و جنگ روبرو می‌شود».

* راه سیزدهم: تظاهر به خشوع

گاهی شیطان بعضی را فریب می‌دهد تا تظاهر به تواضع و خشوع نماید. پس دستش را باز می‌کند، شانه‌هایش را بالا می‌گیرد، سرش را پائین می‌اندازد، تظاهر به خشوع وضعفی می‌نماید که در سنت دیده نمی‌شود، این کارش از روی اخلاص نیست؛ عبدالله قرشی گفته: عمر بن خطاب رضی الله عنه جوانی را دید که در نماز سرش را پائین انداخته است، پس به وی گفت: این چه حال است؟ سرت را بالا بگیر، جوانی را دید سر فرو افکنده، گفت: ای

فلان، سر خود بلند کن، هرکس فزونتر از آنچه در دل خشوع دارد، از خود خشوع نشان دهد، منافق است.^۱ سنت در این مورد شناخته شده و معروف است: نگاه کردن به محل سجود، گذاشتن دست‌ها یکی بر روی دیگری، - دست راست بر روی دست چپ - بر روی سینه، یا بر روی شکم، چنانکه این روش جمهور اهل علم می‌باشد، این‌ها در حدیث وائل بن حجر آمده است، این حدیث صحیح‌ترین حدیثی است که در این مورد^۲ روایت شده است، همچنین انسان باید در قیام و قعود، رکوع و سجودش میانه روی را رعایت کند، چنانکه نبی ﷺ هدایت و راهنمایی نموده است.

و گاهی شیطان قاری قرآن را با گریه کردن فریب می‌دهد، تاجایی که مردم از قرائت او به حال خشوع افتاده و با شنیدن صدای گریه او، به گریه می‌افتند. وقتی جمعیت زیاده‌تر باشد بر گریه‌اش می‌افزاید و قرائت را قطع می‌نماید؛ اما در دعای قنوت، تو و شنونده از زیاده روی و سجع در دعا و تفصیل آن تعجب می‌نمایند، این کار برای گریاندن مردم انجام می‌شود.^۳ قاری، آیات بزرگی را که در آن، وعده و وعید، زجر و تهدید و تخویف هست می‌خواند، اما نه خودش و نه دیگران گریه نمی‌کنند! ولی چون دعای قنوت را می‌شنوند، بانگ ناله و زاری و گریه بلند می‌شود.

ابن جوزی رحمته الله در کتاب نفیس (تلبیس ابلیس) در خود را به خشوع زدن و سر را پائین انداختن و اقامه شریعت، تلبیس ابلیس را ذکر نموده و گفته: چون خوف خدا در دل باشد، خشوع ظاهر شود، صاحب آن، توان دفع آن را

۱- به روایت دینوری در المجالسه به شماره (۳۴۳۴، ۱۶۹۲).

۲- به روایت ابن خزیمه (۴۷۹) از حدیث وائل بن حجر رضی الله عنه، اصل آن در مسلم (۴۰۱) بدون لفظ "علی صدره" آمده است.

۳- به رساله الشیخ بکر ابوزید عن دعاء القنوت مراجعه شود، در آن از این خبر داده است.

ندارد، اما آنچه مذموم است خشوع نمایی و حالت گریه به خویش گرفتن و سر فرو افکندن است که مردم، زاهدش بدانند و دستش را ببوسند، وقتی به او گفته شود: برای ما دعا کن، پس چنان برای دعا کردن آمادگی دارد که گویا با دعای او اجابت نازل می‌گردد، از ابراهیم نخعی برای ما نقل شده، چون به وی گفته شد: برای ما دعا کن، این را دوست نداشت و سراسیمه می‌گردید.

از خائفان کسی باشد که از شدت خواری و شرم از خدای، سر به آسمان بلند نمی‌کند، این فضیلتی نیست، هیچ خشوعی از خشوع پیغمبر ﷺ بالاتر نیست؛ در صحیح مسلم در حدیثی از ابوموسی آمده که گفته: رسول الله ﷺ سرش را بسیار به سوی آسمان بلند می‌کرد^۱. این حدیث، دلیلی است بر استحباب نگاه کردن به سوی آسمان برای عبرت گرفتن از آیات آن، خدای تعالی فرموده است: ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ﴾ [ق: ۶].

(آیا آنان به آسمان بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده‌ایم، و چگونه آن را (به وسیله ستارگان) زینت بخشیده‌ایم و هیچ شکاف و شکستی در آن نیست؟!).

و نیز فرموده است: ﴿قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [یونس: ۱۰۱] (بگو: بنگرید که چه چیزی در آسمان‌ها و زمین است؟).

این آیات و حدیث، رد بعضی از متصوفینی است که سال‌ها می‌گذرد، ولی به گمان خویش به خاطر ترس و خواری به آسمان نمی‌نگرند. ابی سلمه بن عبدالرحمن گفته است: اصحاب رسول الله ﷺ منحرف نبودند و خود را به مردن نمی‌زدند، آن‌ها در مجالس‌شان شعر می‌خواندند و از دوران

۱- به روایت مسلم (۲۵۳۱) در اثناء حدیث.

جاهلیتشان یاد می‌کردند، اما موقعی که یکی قصد دینش را می‌کرد (از شدت غضب) چشمشان مثل دیوانه در کاسه به گردش در می‌آمد. کهمس بن حسین گفته: شخصی در نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آهی کشید، به گونه‌ای که گویا اندوهگین است. پس عمر مشتی بر سینه او زد، یا گفت: لگدی به او زد. عاصم بن کلیب جمری گفته: با ابی عبدالرحمن بن اسود که در حال راه رفتن بود برخورد نمودم، وی وقتی حرکت می‌کرد، با گردن کج در حالت ترس از کنار دیوار حرکت می‌کرد، به او گفتم: تو را چه شده است که هر وقت حرکت می‌کنی در کنار دیوار حرکت می‌نمایی؟ به خدا سوگند، هرگاه عمر رضی الله عنه راه می‌رفت محکم قدم بر می‌داشت و می‌گذشت، صدایش درشت و بلند بود.

ابوخیثمه گفته: شفا دختر عبدالله عده‌ای جوان را دید که آهسته راه می‌روند و آهسته حرف می‌زنند. پرسید: این‌ها چه کسانی هستند؟ گفته شد: این‌ها ناسک‌اند، گفت: ناسک راستین عمر رضی الله عنه بود، به خدا سوگند وقتی حرف می‌زد همه می‌شنیدند، وقتی راه می‌رفت سریع حرکت می‌کرد، اگر کتک می‌زد، دردناک می‌زد. - با اختصار^۱ -

* راه چهاردهم: بزرگداشت بعضی از اعمال ظاهری، اگرچه بر خلاف سنت باشد

بعضی از مردم در چشمشان عملی از اعمال ظاهری بزرگ می‌نمایند، شیطان او را با این عمل فریب می‌دهد و مغرور می‌سازد، اگرچه این عمل بر خلاف سنت باشد، یا بر خلاف شریعت باشد؛ به عنوان مثال: بسیاری جوانانی که به جهاد در راه خدا علاقه دارند، جهاد عملی بزرگ است، حتی

۱- تلبیس ابلیس (۲۸۰-۲۸۳) از چاپ منبریه.

نبی ﷺ - چنانکه در صحیح آمده است - فرموده‌اند: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۱.

(در بهشت، صد درجه وجود دارد که خداوند آن‌ها را برای مجاهدين راه خود، مهيا ساخته است و فاصله هر درجه با درجه ديگر، به اندازه فاصله بين زمين و آسمان می‌باشد).

و همچنين آن حضرت ﷺ درباره اسلام فرمودند: «وَذُرُوءُ سَنَامِهِ: الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲.

(و قله آن، جهاد در راه خدا است).

خدای تعالی جهاد را از برترین اعمال قرار داده است، چنانکه فرموده است: ﴿أَجْعَلْتُكُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^(۱۹) الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۲۰﴾ يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿۲۱﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۲۲﴾ [التوبة: ۱۹-۲۲].

(آیا آب دادن به حجاج و آباد ساختن مسجد الحرام را، همچون (عمل) کسی که به الله و روز قیامت ایمان آورده، در راه الله جهاد کرده است، برابر می‌گیرید؟! (خیر، آن‌ها) نزد الله برابر نیستند، الله گروه ستمکاران را هدایت

۱- به روایت بخاری (۲۷۹۰) از حدیث ابوهریره ؓ.

۲- به روایت احمد (۲۱۵۴۲)؛ و ترمذی (۲۶۱۶)؛ و ابن ماجه (۳۹۷۳) از حدیث

معاذبن جبل ؓ، ترمذی گفته: حدیث حسن و صحیح است.

نمی‌کند. (مقام) کسانی که ایمان آوردند، هجرت کردند، با اموال‌شان و جان‌هایشان در راه الله جهاد کردند، نزد الله برتر (و بلندمرتبه‌تر) است، آن‌ها همان رستگارانند. پروردگارشان آن‌ها را به رحمتی از نزد خود و خشنودی (خویش) و به باغ‌هایی (از بهشت) که در آن نعمت‌های جاودانه دارند، بشارت می‌دهد. همواره در آن جاودانند، بی‌گمان اجر (و پاداش) بزرگ نزد الله است).

پس جهاد، باب بزرگی از ابواب بهشت می‌باشد؛ ولیکن جهاد برای خدا ضوابط و اسباب و شروطی دارد، لذا شایسته است مجاهد احکام جهاد را بداند، تا اینکه بداند چگونه جهاد کند، در کجا جهاد نماید، چه وقت جهاد کند، در زیر کدام پرچم جهاد نماید، چنانکه بر مجاهد لازم است برای اصلاح نیت خود با نفسش نیز جهاد کند. چه بسیارند کسانی که در بین دو گروه به جنگ می‌پردازند، اما خدای تعالی از نیت آنان آگاه است و بس. در صحیحین در حدیثی از ابوموسی رضی الله عنه آمده که نبی صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۱.

(هرکس به‌خاطر سرافرازی دین خدا بجنگد، این جنگ، جهاد در راه خداست).

مردی همراه رسول الله صلی الله علیه و آله با کفار جنگ نمود و کشته شد، آن حضرت فرمودند: «إِنِّي رَأَيْتُهُ فِي النَّارِ»^۲ یعنی: (او را در دوزخ و آتش می‌بینم). مردم رفتند و او را جستجو کردند، دیدند عباپی را دزدیده است. مرد دیگری همراه رسول الله صلی الله علیه و آله با کفار جنگ کرد، پس چون جراحات وی زیاد و دردآور بود، دسته شمشیرش را بر روی زمین گذاشت و نوک آن را بر روی سینه‌اش قرار داد، سپس خود را بر روی آن انداخت، شمشیر به شکمش فرو رفت و از

۱- به روایت بخاری (۱۲۳، ۲۸۱۰)؛ و مسلم (۱۹۰۴) از حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه.

۲- به روایت مسلم (۱۱۴) از حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه.

پشتش بیرون شد^۱، پس وفات کرد. پیامبر ﷺ خبر دادند که وی در دوزخ است - پناه می‌بریم به خدای تعالی -.

در این صورت، تصحیح نیت لازم است، همچنین علم و معرفت نیز لازم است.

درباره حماسه جهاد فرزندان اسلامی بسیار نوشتند، آن را بزرگترین نشانه قهرمانی و شجاعت و برتری بر دنیا نوشته‌اند، جوانانی را می‌بینیم که غرق در لذت‌ها و خوشگذرانی‌ها می‌باشند، پس دست از همه این لذایذ و خوشگذرانی کشیدند، از اماکن رفاه و تنعم و راحتی و آسایش، بلکه از رفتن به اماکن لهو و لعب با همسالان و دوستان، دست برداشتند و به‌سوی جبهه‌ها رفتند، به دنبال مرگ در راه خدا رفتند، به اماکن جهاد چون افغانستان، فلسطین، چچن، بوسنی و غیره رفتند، در این مورد داستان‌ها و قهرمانی‌هایی است، بطون کتاب‌ها سرشار از این داستان‌ها و قهرمانی‌هاست. این مصداق خبری است که نبی ﷺ دادند، آن حضرت فرمودند: جهاد تا روز قیامت ادامه دارد. علی‌رغم همه ظروف و تخلفی که امت بر آن هستند، باز هم جهاد ادامه دارد؛ برای همین در صحیحین از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده که گفته: نبی ﷺ فرمودند: «لَا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا»^۲.

([از این پس] هجرتی [از مکه] وجود ندارد، اما جهاد و نیت آن، باقی است. هرگاه دعوت به جهاد شدید، جهاد کنید).

۱- به روایت بخاری (۲۸۹۸)؛ و مسلم (۱۱۲)، از حدیث سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه.

۲- به روایت بخاری (۲۸۲۵، ۲۷۸۳)؛ و مسلم (۱۳۵۳) از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما.

ولیکن باید دانست که ناگزیر جهاد باید با اجازه والدین باشد، اما بعضی بدون اجازه پدر و مادر به جهاد می‌روند؛ زیرا در حدیث آمده است: «سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ: أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «الصَّلَاةُ عَلَى وَفَّيْهَا». قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «بِرُّ الْوَالِدَيْنِ». قَالَ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱.

(از نبی اکرم ﷺ سؤال کردم: کدام عمل نزد الله پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نمازی که در وقت خودش، خوانده شود». عرض کردم: بعد از آن؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». عرض کردم: بعد از آن؟ فرمود: «جهاد در راه خدا».)

می‌بینیم که نیکی به پدر و مادر را بر جهاد در راه خدا مقدم داشته است. در حدیثی دیگر آمده است: «جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ، فَقَالَ: «أَخِي وَالِدَاكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ»^۲.

(مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و از او اجازه خواست تا به جهاد برود. آن حضرت ﷺ پرسید: «آیا پدر و مادرت، زنده‌اند؟ گفت: بلی. رسول خدا ﷺ فرمود: «جهاد تو، خدمت به آنهاست».)

در روایتی دیگر آمده است: «أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي جِئْتُ أُرِيدُ الْجِهَادَ مَعَكَ أَبْتَغِي وَجَهَ اللَّهِ وَالْدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَقَدْ أَتَيْتُ وَإِنَّ وَالِدَيَّ لَيَبْكِيَانِ. قَالَ: فَارْجِعْ إِلَيْهِمَا فَأُضْحِكُهُمَا كَمَا أَبْكَيْتَهُمَا»^۳.

۱- به روایت بخاری (۵۲۷)؛ و مسلم (۸۵) از حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه.

۲- به روایت بخاری (۳۰۰۹)؛ و مسلم (۲۵۴۹) از حدیث عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنه.

۳- به روایت ابوداود (۲۵۲۸)؛ و نسایی (۱۴۳/۷)؛ و ابن ماجه (۲۷۸۲)؛ حدیث صحیح است.

(مردی به نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! من آمده‌ام و می‌خواهم برای رضای خدا و سرای آخرت همراه شما جهاد نمایم؛ وقتی که آمدم پدر و مادرم گریه می‌نمودند. آن حضرت ﷺ فرمود: به سوی آن دو برگرد، پس آنان را شاد و خندان گردان، چنانکه آنان را به گریه انداختی).

پس بعضی را شیطان از جهت این امری که خلاف شریعت است فریب می‌دهد، پس برایش - مثلاً - بعضی از فرایض را زینت می‌دهد، اگرچه غیر از آن فرض، فرض‌های دیگر لازم و واجب باشد؛ پس وی را به این فریب داده تا دیگر فرض‌ها را ترک می‌کند، چه بسا برایش این امر را زینت می‌دهد که جهاد فرض عین است. این از مسائل دشوار و پیچیده است که جز ائمه اهل علم نمی‌تواند بدان فتوا دهد. گاهی افراد به کسانی که جهاد نکردند و به جهاد نرفتند، عیب می‌گیرند، او را از گروه نشستگان می‌شمارند.

گاهی بعضی از ایشان از مشاهده جهاد حرف می‌زنند، پس می‌گویند: چنان دیدم، چنان کردم، برای من کراماتی چنین و چنان حاصل شد؛ گاهی بعضی از ایشان ادعاهایی می‌کنند که خلاف واقعیت است، یکی از ایشان را دیدم که دستش را بسته بود - مثلاً - گمان می‌کرد که دستش در یکی از جنگ‌ها دچار آسیب شده است. وقتی درباره‌اش تحقیق کردم، برآیم روشن شد که ادعای چیزی را می‌نماید که نکرده است، ادعای امری را می‌نماید که برایش رخ نداده است.

ائمه سلف از سختگیرترین مردم بودند تا از ریا محفوظ بمانند، خصوصاً در میدان‌های جهاد.

عبد بن سلیمان مروزی گفته: با گروهی برای جنگ با روم رفتیم، مردی قوی و پیکارجو از مردان روم مبارز طلبید، هیچ یک از مسلمین به نبرد با او نرفت، مگر اینکه آن مرد رومی آنان را با ضرب شمشیر کشت. ترس شدیدی در بین مسلمان به وجود آمد، پس مردی که دهان و بینی خود

را پوشانده بود از بین مسلمین به نبرد با او رفت، وی با ضربه‌ای آن مرد رومی را کشت، سپس با همان حالتی که دهان و بینی خود را پوشانده بود به میان صفوف مسلمانان برگشت. پس به استقبال او رفتم و دستمالی را که با آن دهان و بینی خود را پوشانده بود از صورتش برداشتم، تا بینم وی کیست. دیدم وی، امام، نقاد دانا، فقیه، محدث، صدقه دهنده، یعنی عبدالله بن مبارک است. وی از اینکه دستمال را از صورتش برداشته بودم خشمگین و ناراحت شد، و گفت: ای فلانی! تو این کار زشت را با ما انجام دادی؟! [یعنی: ما را رسوا کردی و اعمال ما را برملا نمودی].

بین که چگونه در پوشیدن عمل خویش و عدم آشکار کردن آن تلاش می‌نمودند، سپس بین که چگونه توانایی و استطاعت داشتند تا در بین همه اعمال صالح از علم، فقه، جهاد، صدقه و دیگر اعمال صالح جمع نمایند؟!!

* راه پانزدهم: تظاهر به غیرت دینی

و از جمله اینکه بعضی از صالحین با اهل منکرات و معاصی حرف می‌زنند، در این مورد بسیار و طولانی سخن می‌گویند، شرح و تفصیل می‌دهد و گریه می‌کند؛ و گاهی هم دشنام می‌دهد و می‌ترساند، در این باره بسیار مبالغه می‌نماید. مقصودش این است که بگویند: وی نسبت به محرمات بسیار غیرت دارد، برای خدا و رسولش ﷺ و مومنین سخت خشمگین می‌گردد؛ اما نمی‌داند تبلیسی که در این حال می‌نماید و ریایی که می‌کند، گناهش بزرگتر از این منکراتی است که در انکار آن‌ها مبالغه می‌نماید.

* راه شانزدهم: تظاهر به غفلت از ظاهر

یکی از روش‌های مخفی ریا، غفلت از ظاهر می‌باشد، بسیار اوقات شیطان انسان را به این می‌فریبد که باید موهایش پریشان، لباسش کثیف و پاره باشد؛ زیرا این کار تظاهر به زهد و تواضع است. حال آنکه سنت به ظاهر انسان اهمیت می‌دهد، نبی ﷺ به تمیزی و شانه کردن موهایش اهمیت می‌داد، روایت شده که آن حضرت ﷺ از هر روز روغن زدن به موها نهی نمودند، مگر یک روز در میان^۱.

از آن حضرت ﷺ روایت است که فرموده‌اند: «مَنْ كَانَ لَهُ شَعْرٌ فَلْيُكْرِمُهُ»^۲. (هرکس که موی دارد باید که آن را گرامی بدارد] یعنی تمیز نگهدارد و شانه کند[).

بر دعوتگر است که بر پاکیزگی ظاهر حریص باشد، لباس نیکو بپوشد، هیأتش را نیکو نماید، موهایش را شانه کند، ظاهری آراسته داشته باشد، از عطر و مواد خوشبو کننده استفاده کند، به شانه کردن و تمیز بودن موهایش اهمیت بدهد، به آنچه که وقتش را خیلی نگیرد، یا باعث مشغول شدن وی به آن نشود، موهای خود را زینت دهد؛ ولی در آن مبالغه نکند، پس برای ظاهر نیکو تلاش کند و ظاهرش را از هر عیبی پاک و تمیز بدارد.

۱- به روایت احمد (۱۶۷۹۳)؛ و ترمذی (۱۷۵۶)؛ و ابوداود (۴۱۵۹)؛ و نسائی (۵۰۵۵) مرفوعاً، از حدیث حسن بصری از عبدالله بن مغفل رضی الله عنه. ترمذی گفته: حدیث حسن و صحیح است.

۲- به روایت ابوداود (۴۱۶۳)؛ و حاکم (۸۴۸۵) از حدیث ابوهریره رضی الله عنه. مناوی در فیض القدیر (۱۱۴۳۹) گفته: رمز لحسنه یعنی سیوطی و اصل آن قول ابن حجر در الفتح این است: اسناد آن حسن است، برای آن از حدیث عایشه رضی الله عنها در الغیلانیات شواهد وجود دارد، سند آن حسن است.

* راه هفدهم: تظاهر به فرو انداختن چشم

و از جمله: اظهار رویگردانی و فرو انداختن چشم می‌باشد، پس وقتی انسان مثلاً زنی را یا چیزی را می‌بیند که شایسته است آن را نبیند و چشم خود را فرو اندازد، سرش را پائین می‌اندازد. حال آنکه مطلوب این است که: چشم خود را فرو اندازد نه اینکه سرش را پائین اندازد و تظاهر به فرو انداختن چشم نماید، همه این کارها تظاهر و برای پاک نشان دادن خود است؛ بلکه گاهی شیطان او را به دزدیده نگاه کردن به سمت راست یا چپ دعوت می‌نماید. خدای تعالی فرموده است: ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾ [غافر: ۱۹].

(«الله» خیانت چشم‌ها و آنچه را که سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند).

* راه هجدهم: گمراه نمودن مردم به ترک عبادت از ترس نفاق

از بزرگترین فریب شیطان این است که بعضی از مردم را وادار به ترک عبادت می‌کند، برای اینکه منافق نگردند، یا به آنان می‌فهماند که در کارشان خصلتی از منافقین وجود دارد؛ مانند کسی که قاری قرآن یا معلم یا دعوتگر است، ولیکن بعضی معاصی را پنهانی انجام می‌دهد، مانند نگاه کردن، یا گناهانی شبیه به این که امید است با توبه محو و پاک شود و به فرمان خدا در حال یا در آینده از آن پاک گردند، پس شیطان همواره با او بوده و به او می‌گوید: تو منافق می‌باشی، چراکه در جلوی مردم تظاهر به صلاح می‌کنی، اما در خلوت مرتکب گناه می‌گرددی! پس به جای اینکه شخص خود را قانع نماید، گناه را ترک کند و از آن دست بردارد و در این مورد کوشش کند، تا اینکه بر خیر مستقیم گردد؛ شیطان او را فریب می‌دهد تا اعمال خیر را ترک کند، در مجالس صالحین شرکت ننماید، یا نماز، تعلیم و امامت را ترک کند. پس پیوسته و همیشه به او تلقین می‌کند

که شایسته نیست بین این عمل صالح ظاهری و آن عمل ناپاک باطنی جمع نمایی، اگر مردم بدانند که تو در خلوت و نهانی چه می‌کنی، به تو تف می‌اندازند و از تو روی بر می‌گردانند و دوری می‌کنند. پس پیوسته شیطان این مطالب را برایش تکرار می‌کند تا اینکه اعمال صالح را ترک می‌نماید. خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّكِرِينَ﴾ [هود: ۱۱۴].

(و ای پیامبر!) در دو طرف روز، و ساعاتی از شب، نماز را بر پادار، بی‌شک نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برند، این پندی برای پند پذیران است).

* راه نوزدهم: کناره‌گیری از مردم و رویگردانی از آنان

و از جمله: اینکه انسان از مردم رویگردان می‌شود، از آنان کناره‌گیری و دوری می‌نماید، با خود فکر می‌کند که این کار برایش خیر است؛ چون از مردم کناره‌گیری کند، می‌گوید: به این دلیل از مردم کناره‌گیری کرده و رویگردانم که: می‌ترسم به ایشان ضرر برسانم، یا به آنان بدی کنم، یا به ایشان ظلم نمایم، چنانکه امام احمد - در آخر عمرش - مدتی اندک از مردم کناره‌گیری کرد و رویگردان شد، پس به وی گفتند: ای امام! گفته می‌شود: از مردم کناره‌گیری کرده‌ای؟ گفت: "من از مردم کناره‌گیری کردم؟! این مردم هستند که از من کناره‌گیری نمودند". لیکن مذموم آن است که: برای برتری بر مردم و نکوهش آنان، از ایشان کناره‌گیری کند، از مخالطت با ایشان تکبر بورزد و خود را برتر از ایشان بداند؛ پس خودخواه و متکبر بوده و برای علمش ناز کند، پس مردم را نکوهش کرده و از آنان عیب بگیرد و ﴿مَنْ قَالَ: هَلَكَ النَّاسُ، فَهُوَ أَهْلَكُهُمْ﴾^۱.

۱- به رویت مسلم (۲۶۲۳) از حدیث ابوهریره رضی الله عنه.

(کسی که بگوید: مردم هلاک شدند، پس وی ایشان را هلاک کرده است).

* راه بیستم: فریب دادن و گمراه کردن به طاعت زود گذر

گاهی شیطان انسان را به طاعت زودگذر مثل گریه و غیره گمراه می‌سازد و فریب می‌دهد؛ پس شخص گمان می‌کند که همین برایش کافی است، چه بسیارند مردمانی از عوام یا بعضی از مردم که در سال یک مرتبه در ماه رمضان گریه می‌کنند، یا در نماز تراویح و قیام شب حاضر می‌شوند، یا کارهایی اینگونه انجام می‌دهند. پس شیطان به ایشان القاء می‌کند: بعد از این هرکاری که بکنید ضرری به شما نمی‌رساند، بنابراین، به آنان جرأت می‌دهد و به معاصی و گناه می‌کشاند. از خداوند می‌خواهیم ما و شما را از شر شیطان و شرک او حفظ کند و از نفس‌های خویش و اعمال بد خود به الله پناه می‌بریم.

خاتمه

در خاتمه این رساله، امیدواریم که موفق شده باشیم بعضی از راه‌هایی را که شیطان از خلال آن، نفس را وادار به ریا می‌نماید، سپس اعمال را فاسد، ثواب و پاداش را ضایع می‌سازد، آشکار کرده باشیم. از خداوند می‌خواهیم که همه ما را به اخلاص توفیق دهد، و از شرک و ریا، چه آنچه را که می‌دانیم و چه آنچه را که نمی‌دانیم، دور بدارد؛ زیرا او توانا به این کار هست.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین، وصلى الله وسلم وبارك على نبينا محمد، وعلى آله وصحبه أجمعين، والتابعين لهم بإحسان إلى يوم الدين.